والله یہدی من یشاء الی صراط مستقیم

الحمد للہ کہ کتاب مستطاب ہادی سالکین و تبصرۂ مسترشدین از تصنیفات
جامع سلوک حقیقت واقف رموز طریقت حضرت قاضی ثناء اللہ صاحب
پانی پتی مجددی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ الموسوم بہ

ارشاد الطالبین ۱۳۰۸

مع یک مکتوب صدر المحققین حضرت شیخ المشائخ شیخ شرف الدین یحییٰ منیری
رحمۃ اللہ علیہ مشتمل بر عقائد ضروری و فوائد لابدی بہ تصحیح مولانا محمد فضل الرحمٰن
سلمہ الرحمٰن و باہتمام حافظ مولوی محمد عبد الاحد صاحب بماہ جمادی الاولیٰ

سنہ ۱۳۰۸ھ

بار اول

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین آمین + اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید + اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت
علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وسلام علی المرسلین والحمد
لله + اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بنبی الرحمه محمد صلی الله علیه وسلم وانی توجهت بک
الی ربک بنبی الامی صلی الله علیه وسلم + اللهم اشرح لی صدری ویسر
امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی انت حسبی ونعم الوکیل نعم المولی

بعد حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ستار اسد الله ... مطاعمال ... مذهباً نقشبندی مجددی
میگوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام بعضے از ایشان منکر ولایت اند و بعضے میگویند
اولیا بودند لیکن درین زمانه نباشد کسی نیست و بعضے در اولیا عصمت و علم غیب خیال میکنند
و میدانند که اولیا هرچه خواهند همان میشود و هرچه نخواهند نخواهد شد و مردم گرویده اند قبر اولیا را این خیال
مرادات خود طلب میکنند و چون در اولیا الله و مقربان درگاه کبریا اندازین صفت نمی یابند
از ولایت ایشان منکر میشوند و از فیض ایشان محروم میباشند و بعضی ایشان را دست سبحان ...
که در اسلام و کفر هیچ فرق نمیکنند سعی میکنند و بعضی از ایشان بسبب کلمات سکر ... و کلمات
معنی ظاهری آن مراد نیست اولیاء الله انکار میکنند و تکفیر مینمایند و بعضے از ایشان کلمات

غیر باطل بظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقائد حقه که از قرآن و حدیث و اجماع امت ثابت است از دست میدهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده از طلب طریقت تقاعد میکنند و بعضی از آنها در آداب اولیا و ادای حقوق شان تقصیر میکنند و بعضی از آنها اولیا را پرستش میکنند و سجدهای شان قبول میکنند و مثل بیت الله طواف قبورشان مینمایند لهذا خواستم که کتابی موجز نویسم که مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط و تفریط و تقصیر تحاشی نمایند درین باب کتابی بزبان عربی نوشته بودم مسمی به **ارشاد الطالبین** چون بعضی یاران گفتند که چیزی بزبان فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان از ان نفع گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد و این رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد **مقام اول** در اثبات ولایت و انچه بدان متعلق است **مقام دوم** در آداب که ناقصان مریدان را می باید **مقام سوم** در آداب مرشدان **مقام چهارم** در آداب ترقی و حصول ولایت **مقام پنجم** در رسیدن بسانیدن بمراتب قرب الهی۔

مقام اول در اثبات ولایت و انچه بدان متعلق است

فصل در اثبات ولایت بدان اسعدک الله تعالی که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند و آن اعتقادات صحیحه موافق قرآن و حدیث و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالح و ادای فرائض و واجبات و سنن و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات و بدعات اند همچنان در انسان دیگر کمالات باطنی می باشند در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که مردی ناشناخته نزد رسول کریم صلی الله علیه وسلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمه شهادت و نماز و زکوة و روزه ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال میکند و تصدیق هم مینماید پس از ایمان پرسید فرمود انکه ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و روز قیامت و آنکه خیر و شر همه بتقدیر الهی است گفت راست گفتی پس تر پرسید که احسان چیست فرمود انکه عبادت کنی خدارا بوجهی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند پس تر از قیامت پرسید فرمود که از تو زیاده نمیدانم پس تر علامات قیامت پرسید و از ان نشان و اد

شد فرمود که جبرئیل بود برائے آموختن دین شما آمده بود ازین حدیث معلوم میشود که سوای عقائد
و اعمال کمالے دیگر است مسمّی باحسان آں را ولایت نام شد صوفیه را چون محبت الٰهی مستولی شود
[بر دل] که در اصطلاح صوفیائے قلب گفته شود دل او مشاهدۂ محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک میباشد
و همیں او متوجه می شود در ایں حالت خدا را می بیند که رویت او در دنیا عادةً محال است لیکن صوفی
دریں وقت حالتی است گویا که خدا را می بیند و پیش ازیں حالت صوفی به تکلف خود را دریں حال
میدارد و رسول کریم ازیں حالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم که در بدن انسان پارۂ گوشت است که اگر او صالح شود تمام بدن صالح شود و اگر فاسد شود
تمام بدن فاسد شود و آں دل است و شک نیست که صلاح دل سبب صلاح بدن باشد آں را صوفیه
قلب می گویند چون در محبت الٰهی فانی شود نفس بر همسایگی او متاثر شود از امارگی
و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع فرمانبردار شرع شود و اگر کسی گوید صلاح
قلب از ایمان و اعمال است لاغیر گفته شود که در حدیث صلاح قلب را سبب صلاح بدن فرمود
و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالحه پس صلاح قلب اگر مجرد ایمان را گفته شود و مجرد ایمان
عاری از صلاح بدن هم میباشد و اگر مجموعه ایمان و اعمال را صلاح قلب گفته شود پس آں را سبب
صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع منعقد است [بر] افضلیت صحابه بر غیر شان در علم و عمل هم
صحابه با صحابه مشارکت دارند تا آنکه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل احد زر در راه خدا خرج کند
برابر نیم صاع جو که صحابه در راه خدا خرج کرده باشند نمی تواند شد پس این نیست مگر بسبب کمال باطنی که به صحبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیا را بسا این دولت یافته از
صحبت پیران یافته و به توسط از باطن پیغمبر مستنیر شده و تفاوت میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است
پس معلوم شد که سوای کمالات ظاهری کمالی است باطنی که آں تفاوت درجات بسیار دارد چنانچه
حدیث قدسی بر آں دلالت میکند که حق تعالی میفرماید هر که یک وجب نزدیک من شود من یک گز نزدیک
شوم و هر که یک گز نزدیک من شود من یک باع که سه گز باشد نزدیک شوم و فرماید که بنده همیشه نزدیک

می جوید بعبادات نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بینائی و شنوائی و قدرت
او من میشوم ـ دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان را بر کذب عقل محال میداند و آن جماعتی
بقسمی است که هر هر فرد شان بسبب تقوی و علم بقسمی است که تهمت کذب وی روا نباشد بزبان
قلم و زبان خبر میدهند که مارا بسبب صحبت مشایخ که سلسله صحبت شان برسول کریم صلی الله علیه وسلم
میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوای عقائد و فقه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بودند و ازینحالت که
حاصل شده محبت با خدا و دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رسوخ در اعتقادات حقه
زنده شده و اینحالت که البته کمال است موجب کمالات است ـ دلیل پنجم خرق عادات است این دلیل
ضعیف است مگر اینکه بانضمام تقوی از سحر ممتاز میشود و بر کمال دلالت دارد ـ والله تعالی اعلم ـ

فصل دوم در تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی که حق تعالی را با بندگان قربیست
که قوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید ما قریب تریم بسوی بنده از رگ گردن وهو معکم
اینما کنتم حق تعالی با شماست هر جا که باشید بر آن دلالت دارد و قربی است با خواص بشر و ملائکه
قوله تعالی واسجد واقترب یعنی سجده کن و نزدیکی جو با خدا و قوله علیه السلام لا یزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل حتی احببته همیشه بنده من نزدیک میشود بسوی من بسبب نفل تا آنکه دوست میدارم
او را بر آن دلالت میکند این قرب ثانی مسمی است بولایت و اول مراتب این قرب بنفس ایمان حاصل میشود
قال الله تعالی والله ولی المؤمنین یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن معتمد بها آنست که بولایت
خاصه معبر است و همان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی آمده لا یزال عبدی یتقرب الی
بالنوافل حتی احببته وانرا مقامات و مدارج بیشمار است چنانچه ذات حق سبحانه تعالی بیچون و بیچگونه است
لیس کمثله شیء فی الذات ولا فی الصفات ولا فی شیء من الاعتبارات یعنی نیست مانند او تعالی
چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه در چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت در میان خالق
و خلق است نیز بیچون است مشابه قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در عرضیات
و کنه این قرب بعقل و حس مدرک نمیشود و اگر مدرک میشود مدرک میشود بعلمی موهوب مناسب بعلم حضوری و ذاتی است

این حدیث قدسی است

است این هر دو قرب ما قطعیه که ایمان بدان واجب است خاصه دیدن حق سبحانه و تعالی بی جهت
ولی مقابله برای دیدن مرئی از لوازم قطعیات است، به تفصیل سوال ولایت عبارت است از سبقی
که کشف کرده شده است با جدا آمدن المطلقه قرب تسمیه کردن جلیست و تو این مقدمه موقوف است
بر تمهید دو مقدمه مقدمه اول آنکه کشف و رویا هر دو عبارت از آنکه صورت مثال در آئینه خیال مرتسم
میشود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آئینه خیال مصفا باشد کشف و رویا صالح و صادق بود
لهذا خواب پیغمبران وحی قطعی است که آنها معصوم اند از حدوث خیالات شیطانی مصفا از باطل شان یا کمتر
تراست رویا از اولیا غالباً صادق چرا که آنها بدولت صحبت پیغمبران بواسطه یا بواسطه باتباع شریعت
مصفا از خیالات و اسلای باطل حاصل کرده اند مولوی روم میفرماید بیت آن خیالاتی که دام
اولیاست * عکس مهرویان بستان خداست * یعنی چون در باطن سالک آئینه صفای است یعنی واسطه
نیست بسبب متابعت انبیا حاصل شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر میشود و آئینه خیال تکدر میگردد
پس در کشف و رویا خطا واقع میشود و این تکدر گاهی از ارتکاب محرم یا شبهه یا تجاوز از حد اعتدال
یا بانعکاس اختلاط عوام میشود و در رویای عوام غالباً کاذب میباشد برای ظلمت باطن شان مقدمه دوم
آنکه در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز مثالیست اگر چه ذات و صفات الهی را مثال نیست مثل چیزی که
گویند که همچو آن شی باشد متصف باشد بصفات او و این در ذات و صفات الهی محال است بخلاف
مثال که همات امثال و تشابه میگوید حق تعالی مثل نوره کمشکوة فیها
مصباح یعنی نور الهی در دل مومن مانند نور چراغ در چراغدان است با اجزاء صاف و در حدیث
خدا تعالی را مثال فرموده میشد بی دارا و حمل نیامد به الحمد [illegible] و لهذا حق تعالی را
در خواب دیدن جائز است چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالهای قحط را بصورت گاوهای
لاغر سالهای ارزانی را در صورت گاوهای فربه بصورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری
آمده که پیغمبر خدا فرمود که بخواب دیدم که مردم بر من می آیند بر هر یک پیراهن است بعضی تا پستان
و بعضی فروتر از آن و عمر بر من گذشت پیراهن خود در زمین کشید مردم تاویل آن پرسیدند فرمود

بیان نفع رؤیا

مراد ازین علم است ازین احادیث و آیات معلوم شد که چیزیکه بی شکل باشد و مادی نبود بجواب و بدین
آن ممکن است و بنظر کشف در می آید چون این هر دو مقدمه دانستی پس بدانکه آن نسبت بیچون که آنرا اولیا
تعبیر بسکینه گاهی در نظر کشفی بصورت قرب جسمانی متمثل میشود و هر قدر که در آن قرب ترقی حاصل میشود
بنظر کشفی می بیند که گویا سیر میکنیم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفتی از صفات او و بنا بر همین صورت
مثالی آن نسبت بقرب او تعالی و آن ترقی را بسیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و بالله گفته
میشود و الله تعالی اعلم **مسئله** صوفیه را بعد فنا رجوع نیست هر که رجوع کرده است پیش از فنا کرده
فقیر برین مسئله استدلال میکند بقوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس
لرؤف رحیم یعنی حق تعالی ایمان شما ضائع نمیکند او سبحانه بمردم مهربان است و رسول فرموده صلی الله
علیه وسلم که حق تعالی باز نمی ستاند از بندگان لیکن علم را قبض خواهد کرد بقبض علما ازین معلوم میشود که
حق تعالی ایمان حقیقی و علم باطنی را هم قبض نخواهد کرد **مسئله** کمال تقوی حاصل نمیشود الا بولایت تا رذایل
نفس از حسد و حقد و کبر و ریا و سمعه و غیره بکلی زایل نشود کمال تقوی حاصل نمیشود و این منوط بفنای
نفس است و تا که محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکه محبت غیر او تعالی در دل اصلا گنجایش نداشته
باشد کمال ایمان و کمال تقوی دست نمیدهد و این مربوط است بفنای قلب که آنرا رسول کریم باصلاح
قلب تعبیر فرموده فی الصحیحین عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن
احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین یعنی ایمان کامل
نمیشود تا که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمام مردم متفق علیه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان
من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما و من احب عبدا لا یحبه الا لله و من یکره ان یعود
فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه یعنی سه کس حلاوت ایمان می یابند
کسیکه خدا و رسول نزد او از غیر شان محبوب تر باشند و کسیکه دوست ندارد کسی را مگر برای خدا و کسیکه
رجوع بکفر مکروه تر باشد نزد او از دخول در دوزخ یعنی مردم ایمان می آرند و عبادت میکنند از ترس دوزخ

اگر برای دوزخ نکرده تو را می‌پرستم یعنی عبادت خدا کند محض برای محبت او نه ترس دوزخ و نه طمع بهشت آ
بسر و در دستی آب گرفته و در دستی آتش مردم گفتند کجا میروی گفت میروم تا آتش در دوزخ زنم تا تمام
را بسوزانم تا مردم ترس دوزخ و طمع بهشت عبادت خدا کنند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اکرموا
اصحابی یعنی گرامی دارید اصحاب مرا و حق تعالی میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بزرگ
ترشما کسی است که متقی تر باشد و اجماع امت است که صحابه کرام اکرم خلق و اتقی اند و این از آن است که از
صحبت رسول صلی الله علیه وسلم از همه اسبق در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی والسابقون
من المهاجرین والانصار یعنی سبقت کنندگان در ایمان پیشی کنندگان در هجرت و قال
الله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان ا
بسوی خدا ایشانند مقربان اند **مسئله** عبادت اولیا از ثواب دیگران را نباشد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرج کند برابر یک سیر یا نیم سیر جو از صحابه ما
این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و سر این سخن است که عالم تمام ظل است مر او
ظلال اسمائیه بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و چون صوفی در سیر ترقی بدائره ظلال رسید و آ
فانی و مستهلک شد قرب که دائره ظلال را با جناب الهی بود آن قرب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم
ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات و عبادات این صوفی شد و کس
هر قدر که تفاوت در ظل و اصل باشد آنقدر تفاوت در عبادت ولی و غیر ولی خواهد بود و صوفی در ترقی
است و ایماء من استوی یوماه فهو مغبون پس در هر وقت حاصل میشود و صوفی را از مراتب مرتبه
باشد از جمیع مراتب سابقه مولوی روم میفرماید **بیت** سیر زاهد هر مهی یک روزه راه + سیر عارف هر دمی
تا تخت شاه + و تحقیق درین مسئله حدیث صدیقین حال است که نبی صلی الله علیه وسلم را دو
دو کس از صحابه یکی یار آنها در راه خدا کشته شد دیگر دوم از ایشان بعد هفته یا بعد آن مرد پس مر
بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در حق این مرد چه دعا کردید گفتیم بار خدایا بر
او آنکه حق تعالی او را بخشد و با یار او ملحق سازد فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز او بعد

شهادت او خوانده وثوابهائی که بعداد کرده کجا خواهند رفت بهر آئینه در میان این هر دو صحابه تفاوت زیاده
ازانکه در زمین و آسمان باشد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و نسائی و سر آن است که گفته شد که هر نقطه فوقانی
از قرب بمنزله اصل است نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وی اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد
از جمیع نقاط تحتانی بهتر است که ظل در مقابله اصل چه ارزد دارد مسئله هر ولی که اقرب باشد بسوی خدا تعالی ثواب
عبادت او زاید باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پائین تر اند ازان ازین راز عایشه رضی الله تعالی عنها روایت میکنند
که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان بنظر می آیند رسول کریم صلی الله علیه وسلم نزد من بودند گفتم یا رسول الله آیا باشد
کسیکه حسنات او مثل این ستارگان باشند فرمود آری عمر است گفتم که حسنات ابی بکر چسان باشند فرمود که تمام حسنات عمر
مثل یک حسنه باشد از حسنات ابی بکر آری برادر دقیقه که با وجود مشارکت خلیفتین در جمیع متعلقات بسبب رفعت مرتبت
در آنقدر تفاوت آید پس در مرتبه شخصی که بمرتبه حسنات سید باشد و دیگری در دایره ظلال باشد چه قدر تفاوت باید فهمید
فصل در خوارق عادات خرق عادت بر چند قسم است یکی ازان جمله کشف است و کشف بر دو گونه است یکی کشف
کونی که احوال موجودات که از نظر غایب باشند بروی ظاهر شود و احوال موجودات زمان ماضی یا مستقبل بروی هویدا گردد
بیهقی از ابن عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکری برای جهاد فرستاد و امیر ساخت مردی را که آنها
که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند در عین خطبه آواز کرد که ای ساریه از جانب کوه هوشیار باش در کوه کفار کمین کرده
بودند حضرت عمر را بنظر در آمدند و از مراحل کثیره ساریه را بران مطلع ساخت دوم کشف الٰهی و آن عبارت است از یافتن
احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و دریافتن مرتبه قرب هر یکی بخدا تعالی و علوم که بذات و صفات
حق تعالی متعلق شود ازین قبیل است اگر در عالم مثال بنظر کشفی بیند دیگر ازان جمله الهام است که حق تعالی در قلب صوفی
علمی القا فرماید و کلام هاتف هم ازین قبیل است و فرق در میان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صوفی اطمینان می پذیرد
و یقین می آرد و وسوسه را قلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استفت نفسك وان افتاك
المفتون یعنی فتوا پرس از دل خود اگرچه فتوا دهند ترا مفتیان یعنی اگرچه علما ظاهر فتوی بحال بودن چیزی دهند
صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید قلب صوفی از حرام بالطبع نفرت میکند اگرچه باعتبار ظاهر علما آنرا مباح گویند
این را بخاری از وابصه در تاریخ بسند حسن روایت کرده و فرمود اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر

اقسام خوارق

صلی الله علیه وسلم یعنی بترسید از فراست مومن کامل بدرستی که او می بیند بنور خدا تعالی که در دل دوست ایجاد کرده این حدیث را ترمذی
از ابی سعید و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده دیگر از جملهٔ تاثیرات آن بر دو گونه است یکی آنکه تاثیر کند
در باطن مریدان و در احداث کشش بسوی حق جل و علا دوم تاثیر در عالم کون و فساد که حق تعالی موافق دعای و
اراده او ظهور آرد حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که بر مریم میرفت رزقی نزد او مییافت آن از همین قبیل است
این همه از اقسام خرق عادات از اصحاب اولیاء است. مسئله کشف اولیا و الهام ایشان موجب علم ظنی است
و اگر کشف دو کس باهم متفق شود ظن غالب شود دو آمد و دو تردید از آنجا که دارمی از عبدالله بن زید روایت کرد
که رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقوس طلب فرمود تا مردمان را برای نماز جمع شوند بخواب دیدم که مردی ناقوس بدست دارد
گفتم ای بندهٔ خدا ناقوس می فروشی گفت چه خواهی کرد گفتم برای نماز مردم را خواهم طلبید گفت بهتر از این بیاموزم
بگو الله اکبر اذان بیاموخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که این خواب
حق است ان شاء الله تعالی برخیز با بلال و او را بیاموز پس من بلال را آموختم پس عمر آمد و گفت یا رسول الله
همچنین دیدم رسول الله فرمود فلله الحمد پس عمل کردن موافق کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث
و اجماع و قیاس صحیح نباشد بیهقی از عائشه روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بعد وفات
غسل دادند باهم گفتند که پیغمبر علیه السلام را برهنه کنیم یا در پارچه او غسل دهیم در این باب اختلاف کردند حق تعالی
بر ایشان خواب انداخت همه یکبار خفتند در خواب آواز شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهید پس همه بیدار
شدند پس غسل دادند در پیراهن و بالای قمیص مالیدند ... مسئله اگر کشف و الهام مخالف حدیث آحاد
مخالف قیاس باشد که جامع باشد شرائط قیاس را حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد بخطای کشف
و این مسئله مجمع علماست در میان سلف و خلف چرا که قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم محتمل قطعی است و احتمال
کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و کشف اولیا خطا نیز واقع میشود و وقتیکه در میان دو کشف اختلاف
واقع شود پس هر کدام که موافق شرع باشد اولی است بقبول و اگر شرع از آن ساکت باشد پس جائز است که هر دو کشف
اگر یک شخص است پس کشف اخیر اولی بقبول است چرا که صوفی دائما در ترقی است پس صاحب کشف در آن اخیر
بسوی خدا تعالی واصل است اما اگر صاحب دو کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صحو اولی است از کشف صاحب

کشف سکر احتمال غلط بسیار دارد

چرا که کلام سکر این بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان باشند پس کسیکه کشف او گاهی مخالف شرع نشده باشد از کشف آن کس بهتر است که نادر کشف او مخالف شرع افتاده باشد و کسی که نادر مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است از کشف کسیکه غالباً مخالف افتاده باشد و اگر درین هر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی راست که منزلت او قرب است بخدا تعالی این همه وجوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح بکثرت اصحاب کشف است اگر یک کشف بر ده کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف شده کشف ده کس اولی و مقبول است لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف او قوی بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهام هم همچو حکم کشف است علو مرتبه کشفهای مجدد الف ثانی رحمة الله علیه دریافت باید نمود که از سر چشمه صحو سر زده و گاهی مخالف شرع نیفتاده بلکه بیشتر از شرع مؤید است و بعضی چنان است که شرع ازان ساکت است و مرتبه او در اولیاء مثل مرتبه اولی العزم است در انبیاء چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی و این همه امور بر کسیکه در کلام او بنظر انصاف بیند مخفی نمی ماند اگر کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه وسلم مخلوق شده و آنکه او مجدد الف ثانی است جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه وآله وسلم از شرع ثابت است چنانچه بیان کنم ان شاء الله تعالی پس بودن متصف باین کمالات ثابت نشد بکشف و اتباع کشف مخالف شرع نیست **فائده** بدان اسعدک الله تعالی که خرق عادات از لوازم ولایت نیست بعضی مردان اولیاء الله اند و مقربان درگاه و خرق عادات از انها ظاهر نشده چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خرق عادات مروی نیست حالانکه ادنی اصحاب از دیگر اولیاء الله فضل اند پس معلوم شد که فضیلت بعضی اولیاء بر بعضی بکثرت خوارق نیست چه فضل عبارتست از کثرت ثواب و خوارق از حظوظ است مناط ثواب نیست مگر عبادت و قرب الهی و لهذا محدثین کرامات اصحاب را در مناقب ذکر نکرده اند بلکه کرامات را بابی علیحده آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در جوگیان هم میباشد همچنین مجدد رحمة الله علیه فرموده و صاحب عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگر آنرا خوارق نمیدهد و آنها فضل باشند از صاحب خوارق و خرق عادات کمتر است در مرتبه از ذکر قلب و تجوید ی و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری گفته که فراست عارفان مطلق است بدریافت استعدادات طالبان و مقامات اولیاء و فراست اهل ریاضت و گرسنگی مخصوص

کثرت خوارق فضیلت نیست

مدریافت صور و احوال اشیا که عائب از نظر اوست هرگاه که اکثر خلائق بدریافت مشغول بد و از عبادت منقطع و آنها شنا
میسر از اسباب سوی کشف احوال عائبان و ان از بسیار عمده میدانستند آنها را کشف اہل عرفان حقیقت کار
دیگر میدانند که اگر اینها از اہل اللہ می بودند احوال غیب در ایشی چون این قدر سر بدار میدیدند مگر حیرانی بر آن
ایشان ساکتان ہم در حق سید المرسلین میگفتند این چنان ایں حالات و امسید از برکات و ستان حدا
محروم ماندند و میدانستند که حق تعالی در باره دوستان خود غیرت دارد که او ساز الغیر خود مشغول میکند
س مدام با علاس و اعمال استغفر میگویم ہزار آب حیات دیا قاسم اللہ تیم و اللہ ہم گویم میدنیس حر
س از حضرت محمد و رضی اللہ تعالی عنہ ازیں حجر روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره نوشته
که بعضی اولیا که ارآنها کرامات بسیار ظاہر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاشکی از ما ایشان کرامت ظاہر
اگر کسی گوید که اگر خوارق شرط ولایت نباشد پس چگونه معلوم کرده شود که این ولی اللہ است حضرت محمد رضی
عنہ ازیں سخن جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت لی چه ضرورت ولایت مستلزم است ما را که کسی
مطلع باشد یا نباشد اکثر اولیاء اللہ بر ولایت خود اطلاع ندارند تا دیگران چه رسد بعد مرگ ثمره آن حاصل
احتیاج بخوارق ظاہرا باید است که برای دعوت مخلوق اللہ ضرورت که بر حق نبوت خود و ظاہر کنند و بامتثال رسانند
دعوت میکنند سوی شریعت پیغمبر خود معجزه پیغمبر برای دعوت او کافی است علما و فقہا بظاہر شرع دعوت
میکنند و اولیاء مریدان را دل سوی حق ما آورند بظاہر شریعت دعوت میکنند بیشتر آنها را ذکر تعلیم میکنند
پیغمبر باید که اوقات مدساد الی جمعی تا که ذکر الہی مشغول شود و نیز حلاوت در دل تو حظور میکند و دین دعوت
احتیاج کرامت نیست جواب دوم آنکه مرید رشید ہر ساعت ہر لحظه کرامت شیخ در ذات خود و تغیر احوال خود میبیند
که دل مرده او را زنده کرده و مشاہده و مکاشفه سرفراز ساخته پنداکردن مرده نزد عوام عمده کرامت است مرده نمود
روح وقتاً خواص معتبر است لیس کرامت از نظر مریدی موجودات برای عوام در کامیت فائده بدانکه علامت
ولی آنست که ظاہر اکمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی پیغمبر ایمان اولیائه الا المتقین
یعنی نیستند اولیا مگر متقیان اہل تقوی باشد که ہرگاہی کسی را دیدی و شنیدی خود را ماہل بید محمد ابن تعالی
و توجه سوی او باید تغیر کرد امام نووی از نبی صلی اللہ علیہ وسلم روایت کرده که بریسید از رسول خدا صلی اللہ

علیه وسلم علامت اولیاء الله چیست فرمود آنکه از دیدن آنها خدا یاد آید و ابن ماجه هم همچنین روایت کرده و نیز بغوی
از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بدرستیکه اولیاء من از بندگان آنان هستند که یاد کرده شوند
بیاد کردن من و یاد کرده شوم بیاد کردن آنها لیکن این روایت را هم فی الجمله مناسبت میباید و منکر بودن شخص مانع
این روایت است زیرا که هر گاه روی به سوی او نبوده دیدن روی نبی سود نبوده این عدم تاثیر اتفاقی است که در مرد ولی
میباشد و اگر در باطن او تاثیر قوی باشد تقسیمی که جذب کند مرید را بسوی خدای تعالی و او را بمراتب قرب رساند او را
مکمل گویند چنانچه در کمال مراتب بسیار اند در تکمیل هم مراتب بسیار اند بعضی اولیاء در کمال خود تفوق دارند
و در تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضی کمال آنقدر ندارند لیکن بجائیکه خود رسیده اند دیگران را هم میتوانند رسانید
والکل من فضل الله تعالی مقام دوم در آداب مریدان طلب طریقت و سعی کردن برای تحصیل کمالات
باطنی واجب است چرا که حق تعالی میفرماید یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ یعنی ای مسلمانان پرهیز کنید
از نامرضیات خدا کمال پرهیزگاری یعنی در ظاهر و باطن چیزی خلاف مرضی خدای تعالی نباشد از عقائد و اخلاق
بکمال تقوی امر برای وجوب میباشد و کمال تقوی بدون ولایت صورت نه بندد چنانچه ذکر کرده شد رذائل نفس
از حسد و حقد و کبر و ریا و سمعه و عجب و منت و غیر آن که حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع ثابت است تا که زائل نشود
کمال تقوی چگونه صورت بندد و این متعلق است بفنای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از آنست و معتبر است
بصلاح جسد که ثمره صلاح قلب است چنانچه در حدیث مذکور شده و آنرا صوفیه فنای قلب گویند و ولایت عبارت
از فنای نفس است صوفیان گفته اند که راهی که ما در صدد آنیم همگی هفت گام است یعنی فنای لطائف خمسه عالم امر
قلب و روح و سر و خفی و اخفی و فنای نفس و تصفیه لطیفه قلبیه که عبارت از صلاح جسد است تقوی بکثرت نوافل
تعلق ندارد و تقوی عبارت است از اتیان واجبات و پرهیز کردن از منهیات ادای فرائض و واجبات بدون
اخلاص هیچ اعتبار ندارد قال الله تعالی فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّیْنَ و پرهیز از منهیات بدون فنای نفس
صورت نمی بندد پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمد لیکن چون حصول ولایت امریست وهبی مقید نیست تکلیف
بقدر طاقت است لهذا حق تعالی فرمود فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیز کنید از نامرضیات خدا قدریکه توانید
پس حکم کرده میشود بدانکه بذل یعنی کوشش کردن در تبلیغ و تحصیل آن واجب است دیگر آنکه چنانچه ولایت را مراتب

غیر مباحی است چنانچه سعدی گفته بیت ز حسن عاقبتی اندر سعدی از حسن نادان را میسر توفیق مستغنی دو دریا
همچنان اتقی را چنین بودی در مراتب غیر مباحی اندر رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ان اتقاکم واعلمکم
بالله انا هرچند مردم در مراتب قرب الهی ترقی میکند خوف و خشیت زیادتی غالب میشود حتی که ترقی رتبه داد
اکرمکم عند الله اتقاکم چون تقوی بی نهایت آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب و تحصیل تقوی دائما واجب گشت
وطلب زیادت علم باطنی از فرائض آمده قال الله تعالی وقل رب زدنی علما یعنی بگوای محمد که الهی علم من زیاده کن
وقناعت بر مراتب قرب حرام است بر کامل چنانچه حرام است بر ناقص حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیه
میفرماید رباعی در راه خدا حلم ... باید بود ... جان باقی است وطلب باید بود دریا دریا اگر بکامت ریزند
کم باید کرد و تشنه لب باید بود مولوی روم میفرماید بیت ای برادر بی نهایت درگهی است هرچه بروی میرسی
بروی مایست حضرت خواجه باقی بالله میفرماید مطلب هرچند که ترجیح تو علم را دار العظمت ... کاسیم حضرت
موسی علیه السلام ... لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا یعنی همیشه باشم در سفر تا که برسم جایکه
دریای شور و شیرین جمع میشوند ... علم الهی معلوم شد بود موسی علیه السلام با حضرت
الا ... هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا گفت که آیا متابعت کنم ترا بر آنکه بیاموزی مرا
آنچه خدا ترا الهام داده است مسئله چون طلب کمالات علمی از واجبات آمد پس ملازمت پیر کامل مکمل هم از ضروریات
است که وصول بخدا بی توسل پیر کامل مکمل مستحیل است مصارع ... مولوی روم میفرماید بیت نفس را نکشد بغیر
ظل پیر دامن آن نفس کش محکم بگیر و طریق ملازمت پیر کامل مکمل آنست که اندرو پیشان اکثر ملاقات کرده باشد
کسی را انکار دعوی ... نکند لیکن حرمت کند مگر بعد تفحص و تامل بسیار اول ملاحظه استقامت شرع
کند هر کرا بر شرع مستقیم نبیند مرید وی نشود اگرچه خوارق عادات ازوی ظاهر شده باشد که احتمال ... است
... است و احتمال ... حق تعالی میفرماید ولا تطع منهم آثما او کفورا یعنی ... در امر داری کمن
گفت ... حق تعالی اول منع از اطاعت ... کافر کرد بعد ... الهی
و ... آنقدر ... صحبت ... حق تعالی میفرماید ولا تطع من اغفلنا قلبه
عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطا یعنی ... اگر ... اعمال ... وجود

و پیروی کرد او خواهش خود را وهست کار او بیرون از اندازهٔ شرع واتباع هوا و غفلت نفسانیت تبعیت هوا دلیل است
بر غفلت قلب و فساد جسد یعنی ارتکاب معاصی دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا فرمود اذا فسدت فسد
الجسد کله پس کسیکه مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایت کند برای نفس خود نه آنکه نظر بکمالات پدر
و جد خود مرید گیرد چنانچه رسم پیرزادگان است پس دعوی او صحیح است لیکن بر دعوی او بینه و برهان میباید ظهور
خرق عادات که مقرون باتباع شرع واستقامت باشد برهان بر ولایت میتواند شد لیکن اقوی براهین همانست
که از حدیث ثابت شد که در صحبت او و از دیدن او خدا یاد آید و دل از ماسوا سرد شود لیکن بر عوام الناس و اغبیاء
دریافتن تاثیر صحبت در اول صحبت متعذر است پس باید که در مریدان او کسی را که عالم و عادل و عاقل بینند ازو سوال کنند
و احوال تاثیر شیخ پرسند حقتعالی میفرماید فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ. یعنی سوال کنید
از اهل علم اگر شما را علم نباشد و رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم انما شفاء العی السوال یعنی نیست شفاء جاهل
از مرض جهل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت او و عادل باشد نه بنابر طلب جاه
یا مال یا غیر آن واحتمال دروغ بروی نباشد و عاقل باشد که متهم بخطا و حمق هم نباشد او را تصدیق باید کرد و اگر
چند کس همچنین شهادت دهند زیاده تر غلبهٔ ظن بهم رسیده باشد اگر کثرت روایات بحد تواتر رسد پس قطع بهم رسد لیکن
غلبهٔ ظن برای رجوع آوردن بخدمت مردی متقی مستقیم الاحوال کافی است چراکه در صحبت مرد متقی احتمال ضرر
نیست و نفع اگرچه متیقن نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کند نفع را اگر از انجا مقصود بدست آید فهو المراد و الا
جای دیگر تلاش کند **مسئله** اگر شخصی بخدمت شیخ مدتی بحسن اعتقاد ماند و در صحبت او تاثیر نیافت واجب است
بروی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید و گرنه مقصود و معبود او شیخ باشد نه خداتعالی و این شرک است حضرت
عزیزان رامیتنی پیر طریقهٔ نقشبندیه میفرمایند **رباعی** با هر که نشستی و نشد جمع دلت ٭ وز تو نرمید صحبت آب و گلت
زنهار ز صحبتش گریزان میباش ٭ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ٭ لیکن از ان شیخ حسن ظن دارد چه محتمل که آن
شیخ کامل و مکمل باشد و نزد او نصیب آنکس نبوده همچنین اگر شیخ کامل و مکمل باشد و ازین جهان رحلت فرموده و مرید بدرجهٔ
کمال نرسیده واجب است که آن مرید صحبت شیخ دیگر تلاش کند که مقصود خداست حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فرموده
که صحابهٔ کرام بعد رسول کریم صلی الله علیه وسلم بیعت ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کردند مقصود از بیعت فقط

امور دنیا بود که کسب کمالات الهی هم بود اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت ایشان باقیست پس طلب کردن شیخ
دیگر عبث است گفته شود که فیض اولیا بعد موت آنقدر نیست که ناقص را در مرتبه کمال رساند الا ما در اگر فیض
موت همان قسم باشد که در حیات باشد پس تمام اهل مدینه عصر پیغمبر خدا تا این وقت از اصحاب باشند و پیر شیخ
محتاج صحبت اولیا باشد چگونه فیض مرده مثل زنده باشد که در فیض مستفیض مناسبت شرط است و آن معلوم
مستفیض و آن بعد فنا و بقا که مناسبت الهی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نه آنقدر که در حیات باشد
رحمه الله تعالی اهم مسئله اگر ولایت تحقق یافت شود و مرتبه پیر صحبای در وجود رسید واجب است مری که صحبت
او را غنیمت داند و دامن دولت او محکم گیرد و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند و از حضرات الهی رسوخ محبت او
درخواست کند و در امتثال امر او انتهای از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دائما در طلب رضای او باشد و جهت آگاه
کار خود هر کی سر پیر که موجب ناخوشی او شود گرد رضای او موجب رضای حق است و باعث ترقیات و ناخوشی
او بعض فتوحات مسئله تقصیر در آداب شیخ حرام است که مانع ترقیات است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض أن
تحبط أعمالكم وأنتم لا تشعرون اى مسلمانان آواز بلند کنید بر آواز نبی و جهر بلند مگوئید حضرت نبی را مثل بلند گفتن
شما در میان خود با هم ترسید از آنکه اعمال صالح شما ازین بی ادبی باطل شود و شما را خبر نباشد چون تتبع آداب پیغمبر لازم
آداب صحابه او هم لازم دارد چنانچه محبت پیغمبر فرض است زیرا که پیغمبر موصل است بخدا و محبت او موجب
محبت خدا را دمیت او موجب است محبت خدا تعالی را پس محبت پیر فرض است که او نیابت پیغمبر
موصل است بخدا تعالی و محبت او مسئله بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرور است که پیر خود را از دیگر مشایخ
تفضیل دهد و بعضی گفته اند که این عقیده باطل است بالبداهة و فوق کل ذی علم علیم فقیر میگوید تفضیل دو نوع است
یکی اعتبار و درین صورت معنی تفضیل آنست که پیر خود را در حق خود از دیگران انفع داند این صحیح است و مربی انبیا
و آن از ثمرات سکر و فرط محبت است پس چون محبت کامل شد فضائل محبوب در نظر محب بهست و فضائل محبوب
کمتر دیده میشود و این بعد از سکر است بسبب سکر و سکر این تاویل این سخن معنی ندارد مسئله مرید را بر شیخ اعتراض کردن
نشاید که منافی وصول فیض است و دلیل آن قصه حضرت موسی و خضر است علیهما السلام که موسی چون

از خضر التماس فیض کرد خضر از وی عہد گرفت بر آنکہ انچہ عمل کنم بران اعتراض نکنی جنت قال انك
لن تستطیع معی صبرا وکیف تصبر علی مالم تحط بہ خبرا حتی احدث لك منہ ذکرا یعنی
اول خضر علیہ السلام گفت کہ تو طاقت صبر نخواہی داشت و چگونہ صبر کنی بر انچہ از حکمت آن علم نداری
گفت موسیٰ انشاء اللہ تعالی مرا صابر خواہی یافت پس خضر علیہ السلام گفت پس سوال نکنی از کردہ
من تا کہ ظاہر کنم برای تو حال پس از اعتراض موسی علیہ السلام جدائی شدہ قال ھذا فراق بینی و
بینك موسی علیہ السلام اعتراض بر خضر علیہ السلام بنا بر ظاہر شرع کرد از حکمت آن اطلاع نداشت
خضر گفت اینست جدائی میان من و میان تو **فائدہ** کلام درانست کہ شیخ صاحب استقامت در
تقوی است اگر در عمری چیزی از وی ظاہر شود کہ مخالف شرع باشد در انصورت بر شیخ اعتراض نکند
بلکہ تاویل کند اگر تواند بر عذر محمول کند و اگر قول باشد حمل کند بر سکر یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنی
و اگر البتہ معصیت باشد تاہم آن ولی را انکار نکند گو کہ آن فعل را انکار کند کہ بزرگان گفتہ اند القطب قد یزنی
یعنی از قطب ہم گاہی زنا واقع میشود ماعز رضی اللہ عنہ از اصحاب رسول اللہ صلعم بود و از وی بر وفق
تقدیر زنا واقع شدہ او را حق تعالی توبہ توفیق داد کہ خود را رجم کنانید و اگر شخصی است کہ شعار او فسق
است پس او البتہ ولی نیست پس تاویل قول و فعل او ضرور نیست **مسئلہ** چنانچہ تفریط و تقصیر در
آداب مشائخ حرام است افراط آنہم بدتر است کہ تفریط لازم آید در جناب الہی از وی نصاری در
تعظیم عیسیٰ علیہ السلام افراط کردند پسر خدا گفتند از و تفریط در آداب حق تعالی لازم آمد و روافض
در تعظیم علی مرتضی رضی اللہ عنہ افراط کردند بعضی گفتند کہ خدا تعالی در وی حلول کردہ و بعضی گفتند کہ وحی
بسوی وی آمدہ و بعضی بہتر از خلفای ثلاثہ گفتند تفریط در آداب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفای
ثلاثہ لازم آمدہ **مسئلہ** اولیا را علم غیب نباشد مگر از مغیبات بطریق خرق عادات بکشف یا الہام
آنہا را علم دہند و علم غیب مر اولیا را گفتن کفر است قال اللہ تعالی قل لا اقول لکم عندی خزائن
اللہ و لا اعلم الغیب یعنی بگوای محمد صلی اللہ علیہ وسلم نمیگویم من شما را کہ نزد من خزانہ رحمت خداست
ہر کرا خواہم بدہم و نمیگویم کہ من علم غیب دارم و قال اللہ تعالی و لا یحیطون بشیء من علمہ الا بما شاء

یعنی انبیا و ملائکه احاطه نمیکنند چیزی را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد و آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات شاهد
این مدعاست مسئله اگر کسی گوید که خدا و رسول درین کار گواه اند کافر شود البته کافر میشود زیرا که
بعد معدوم یا اعدام موجود نیست کردن ایجاد و اعدام و اعطاء رزق یا اولاد و دفع بلاء و مرض غیر آن
سوی شان کفر است قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله یعنی بگو ای محمد صلی الله
علیه وسلم مالک نیستم من برای خویشتن نفع را و نه ضرر را مگر آنچه خدا خواهد مسئله عبادت غیر خدا روا
نیست و مدد خواستن از غیر حق ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی حق تعالی تعلیم کرده مر
بندگان را که بگویید خاص ترا عبادت میکنیم یا الهی و خاص از تو مدد میخواهیم در عبادت و در هر چیز ایاک دو جا
حصر است پس مدد کردن برای اولیا جائز نیست که مدد عبادت است و اگر کسی مدد کرد و دعای مدد کند
کافر است و از معصیت بقدر امکان واجب است گرد قبور گردیدن جائز نیست که طواف بیت الله حکم نماز
دارد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطواف بالبیت صلوة یعنی طواف بیت الله حکم نماز دارد.
مسئله دعا از اولیا مردگان یا زندگان غائبانه جائز نیست رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم الدعاء
هو العبادة یعنی دعا خواستن از خدا عبادت است پس ازین آیه خواند و قال ربکم ادعونی استجب
لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین حق تعالی میفرماید دعا کنید از
من قبول کنم من برای شما دعا را بدرستی که کسانی که تکبر میکنند از عبادت من قریب است که داخل خواهند
شد در جهنم ذلیل خوار مسئله آنچه جهال میگویند یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیئا لله یا خواجه شمس الدین
پانی پتی شیئا لله جائز نیست شرک کفر است اگر یا الهی بحرمت خواجه شمس الدین پانی پتی حاجت من روا
کن گوید مضائقه ندارد حق تعالی میفرماید والذین یدعون من دون الله عباد امثالکم یعنی آن
کسانیکه شما میخوانید سوای خدا اینها بندگانند مانند شما آنها را چه قدرت است که حاجت کسی برآرند
اگر کسی گوید که این در حق کفار است که بتان را یاد میکردند گفته شود که لفظ دون الله عام است لفظ عام را
خصوص محل [illegible] در حدیث آمده ذکر الانبیاء من العبادة و ذکر الصالحین کفارة و ذکر الموت
صدقة و ذکر القبر یقربکم من الجنة یعنی ذکر کردن انبیا عبادت است و ذکر کردن صالحان یعنی اولیا

کفارهٔ گناهان است و ذکر کردن موت صدقه است و ذکر کردن قبر از بهشت نزدیک می کند رواه صاحب مسند الفردوس
بسند ضعیف عن معاذ و ذکر علی عبادة یعنی ذکر علی مرتضی عبادت است رواه صاحب مسند الفردوس
عن عائشه رض بسند ضعیف مراد ازین فکر ذکر کردن علو مرتبه شان و ذکر احوال و اخلاق و سیرت شان است
تا مردم محبت ایشان در دل نشانند که ثمرهٔ محبت خدا است و با حوال و اخلاق و سیرت اقتدا کنند و از مخالفت
اوضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد صلی الله علیه وسلم با ذکر حقتعالی در اذان و اقامت و تشهد و نماز
آن عبادت است لقوله تعالی و رفعنا لک ذکرک یعنی بلند کردیم ما برای تو ای محمد ذکر تو در کلمه
و اذان و تشهد نام تو با نام من می آید نه ذکر غیر او با و پس اگر لا اله الا الله محمد رسول الله گوید و با وی ضم کند
علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله تغیر کرده شود و ذکر محمد صلی الله علیه وسلم هم بر وجهی که در شرع وارد نشده
است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد روا نباشد مسئله ولی هیچ گاه بدرجهٔ ادنی از
انبیا نرسد با این مسئله اجماع منعقد شده است پس قول بدانکه ولایت افضل است از نبوت شرعا باطل
است و تاویل آن که ولایت نبی افضل است از نبوت باطل است کشفا مسئله هیچ ولی بمرتبهٔ نبی نمیرسد
و تکالیف شرعی از و ساقط نشود مگر مجذوب که عدیم العقل بود که عقل و بلوغ شرط تکلیف است و تکالیف
شرعی از انبیا هم ساقط نمی شود بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است تبلیغ احکام بر انبیا واجب است نماز
تهجد بر نبی صلی الله علیه وسلم بروایتی واجب بود و نماز ضحی و سنت فجر هم بروایتی واجب بود مسئله
عصمت خاصهٔ انبیا است در اولیا گفتن کفر است و عصمت در اصطلاح عبارت است از آنکه ممکن نباشد
از وی صدور صغیره و کبیره عمداً و خطا و اختلال عقل و غفلت در خواب و بیداری و هنریان سکر و این قدر انبیا
ضرور است تا در وی محل اشتباه نباشد و در غیر انبیا گفتن مخالف اجماع است مسئله صحابه از اولیا
است افضل اند حقتعالی در حق آنها فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم و اجماع منعقد شده بر آنکه الصحابة کلهم
عدول عبدالله بن مبارک از تابعین است میگوید الغبار الذی دخل انف فرس معاویة
خیر من اویس القرنی و عمر المروانی مسئله قبور اولیا بلند کردن و گنبد بران ساختن و عرس و امثال

آن چراغان کردن همه بدعت است بعضی از آن حرام است و بعضی مکروه و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شمع افروزان بر قبر و سجده کنندگان را لعنت گفته و فرموده که قبر مرا عید و سجده گاه مکنید و در مسجد نکنید
در روز عید برای جمع شدن و در سال مقرر کرده شده رسول کریم علی رضی الله عنه را فرستاد که قبور مشرفه
را برابر کند و هر جا که تصویر بیند او را محو کند مسئله سنت است که گوید السلام علیکم اهل الدیار
من المومنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیه
مسئله در زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اولیای کرام سنت است که طهارت کامله باشد و مشغول به
پیغمبر خدا و اتباع او گشته باشد و عمل صالح از نماز یا روزه یا صدقه که پیشتر از آن بخلوص نیت لله کرده
ثواب آن بگذارد و دل خود حاضر دارد و بخشوع و تضرع باشد و از جناب الهی محبت آنها و اصل سنت آنها
طلب کند و اگر صاحب نسبت باشد خود را خالی کرده و فیض از صاحب قبر منتظر مراقب نشسته در
خواندن قرآن بر قبور اختلاف است لیکن صحیح است که جائز است مقام سوم در آداب کاملان و مرشدان
فصل کاملان را اهم طلب مزید لازم است قناعت در طلب قرب خدا تعالی هیچگاه نتایند از جناب
الهی سوال کنند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت رب زدنی علما یعنی ای پروردگار زیاده کن
مرا علم و در عبادت قصور تقصیر نکنند که با وجود اقصی مجاهده آنچه حق تعالی پیغمبر را فرمود واعبد ربک
حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار خود را تا که آید ترا موت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم قیام لیل میکرد تا که بر دو پای مبارک او ورم میکرد مردم میگفتند یا رسول الله قد غفر الله لک
ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی بدرستیکه بخشید ترا خدا گناهان ترا اولین و آخرین مراد از گناه
ترک اولی است فرمود افلا اکون عبدا شکورا یعنی آیا باشم من بنده کامل شکر کننده مسئله
کامل اگر کسی کامل را خود بیند باید که از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خود خصوصیتی یا فضیلتی بیند باید که
آنرا طلب کند چنانچه موسی علیه السلام خضر را و رسول الله صلی الله علیه وسلم امت آورد و امر جناب اللهم
صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم یعنی الهی رحمت فرست بر محمد و
بر آل محمد چنانچه رحمت فرستادی بر ابراهیم آل او و حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که سید تعیین

محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محبوبیت صرفہ است و مبدء تعین ابراہیم علیہ السلام خلت کہ زینہ پایہ تعین
محمدیست صاحب ولایت محمدی را ولایت ابراہیمی ضرور است کہ زینہ پایہ وی است لیکن چون محبوبیت
صرفہ میخواہد کہ محبوب بر زینہ پایہ توقف نماید و در مقام خلت ہم فضیلتے عظیم ہست گو کہ زینہ پایہ از محبوبیت
صرفہ است رب العالمین خواست کہ تفصیل مقام خلت ہم بعضی پیروان محمد و اتباع او کسب کنند تا آن
منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد قال العبد وما فی یدہ ملک لمولاہ یعنی غلام وآنچہ
در دست اوست ملک خداوند اوست حق تعالی بعد ہزار سال این دعا مستجاب گردانید و حضرت
مجدد را کہ یکی از اتباع آن سرور است بدولت متابعت آن سرور علیہ السلام باین سرفراز کرد ناقہمان
برین سخن آنحضرت اعتراض میکنند **بیت** گر نہ بیند بروز شپرہ چشم ٭ چشمۂ آفتاب را چہ گناہ ٭ ترمذی و ابن
ماجہ از ابی ہریرہؓ روایت میکند کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلمۃ الحکمۃ ضالۃ المؤمن
فحیث وجدھا فھو احق بہا یعنی سخن دین گم کردہ مومن است ہر جا کہ یابد پس وی لائق تر است بگرفتن
آن **مسئلہ** اولیاء کامل کہ قدرت ارشاد و تکمیل داشتہ باشند آنہا را باید کہ بر مردم فائدہ عرض کنند
تا مردم از آنہا طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم باک ندارند رسول خدا فرمود لا یزال من امتی
امۃ قائمۃ بامر اللہ لا یضرھم من خذلھم ولا من خالفھم یعنی ہمیشہ باشند از امت من جماعتی ایستادہ بکار
خدا یعنی برای ہدایت خلق و ترویج دین و ضرر نکند اگر کسی مددگاری شان نکند یا مخالفت شان کند دعوت
خلق بسوی حق سنت انبیا است و اولیا بہ نیابت انبیا این کار میکنند این منصب عظمی را برای انکار سفیہان
ترک نہند حق تعالی میفرماید فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاؤا بالبینات والزبر
والکتاب المنیر یعنی اگر تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستیکہ تکذیب کردہ شدہ اند رسولان
پیش از تو حالانکہ آوردہ بودند شواہد النبوت معجزات کتاب ہای روشنی بخش حدیث فضل العالم علی
العابد کفضلی علی ادناکم ان اللہ وملائکتہ واہل السماوات والارض حتی النملۃ فی جحرھا
وحتی الحوت فی الماء یصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامۃ الباہلی
یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شما خدا تعالی و فرشتگان و اہل آسمان و زمین

تا مورچه و ماهی را آموزنده خیر دعا و دیگر نشد مسئله هر که دعوی ولایت و ارشاد بدروغ کند از
طلب جاه و ریاست و مال پیرا و حیله شیطان است قتل بسیار کند است و من اظلم ممن افتری
علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله و هیئت ظالمتر از کسی که
بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی بمن فرستاده شده حالانکه نشده باشد یا گوید که مانند آن خواهم کرد آنچه
خدا نازل ساخته کذا و قتل شیطان از راه خدا باز میدارد و بسیار بود ما نبه مسئله اولیا را اجازت است
که اظهار نمایند انعام حق تعالی که در حق آنها شده و مرتبه و درجه قرب الهی که بفضل خود حق تعالی بآنها
عطا فرموده چنانچه قصاید غوث الثقلین و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از آن
مملو است زیرا که حق تعالی میفرماید واما بنعمة ربک فحدث یعنی نعمت پروردگار خود را ذکر کن و رسول
کریم صلی الله علیه وسلم فرموده ان التحدیث بالنعمة شکر یعنی سخن گفتن نعمت شکر نعمت است و نعمتی
زیاده کرده و ترک کفر یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است و ابن جریر در
تفسیر از ابی نضره غفاری روایت کرده که مسلمانان یعنی صحابه میدانستند که شکر نعمت این است که اظهار
نماید زیرا که حق تعالی میفرماید لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید یعنی اگر
شکر خواهید کرد نعمت زیاده خواهم کرد و اگر کفران نعمت خواهید کرد هر آینه عذاب من شدید است حق تعالی
بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و دیلمی در فردوس و ابو نعیم در حلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب بر منبر
برآمد و گفت الحمد لله الذی صیرنی لیس فوقی احد یعنی حمد مر خدا راست که مرا چنان کرد که
کسی بالاتر از من نیست پس از منبر فرود آمد مردم از وجه این سخن پرسیدند گفت گفتم از برای شکر نعمت
ابن ابی حاتم از مقسم روایت کرده که با حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما ملاقات کردم پس مصافحه نمودم
و از تفسیر اما بنعمة ربک فحدث پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان عمل صالح کند خبر دهد برادران قوم
خانه خود را دریں باب احادیث و اقوال صحابه و سلف صالح بسیار است اگر گفته شود که حق تعالی از تزکیه
نفس خود منع فرموده و گفته فلا تزکوا انفسکم یعنی نفس خود را پاکی یاد مکنید جواب داده شود
که تزکیه نفس و اظهار نعمت در صورت باهم التباس دارند لیکن در حقیقت متباین اند اگر کمالات از نفس خود بسبب

کند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن تزکیۂ نفس است و تکبر است مذموم و اگر آنرا نسبت بخدا تعالی کند و خود را فی نفسہ منشاء شر داند و اتصاف خود بوجہ عاریت بحول و قوت الٰہی بان کمالات دانستہ شکر الٰہی بجا آرد آنرا اظہار نعمت گویند یعنی ہر چند در نظر عوام التباس دارد لیکن نزد خدا التباس ندارد وَاللّٰہُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حق تعالی میداند مفسد را جدا از مصلح از اولیاء اللہ کہ از رزائل نفس پاک اند متصور نیست مگر اظہار نعمت پس این امر اگر از اتقیا بظہور آید اعتراض بر و نشاید کہ حسن ظن مامور بہ است لیکن مرید را باید کہ از مکر نفس ایمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود را ہمیشہ متہم دارد و چون بمرتبہ تکمیل رسد و بشہادت اکابر و الہامات متواتر ملہم شود آن زمان اظہار کند تا مردم منزلت او دریافتہ از وی استفادہ نمایند و مشتاق آن کمالات شوند

فصل و انچہ شیخ را با مرید سلوک باید کرد **مسئلہ** باید کہ شیخ حریص باشد بر افشای طریقہ و مہربان و رحیم باشد بر مریدان کہ این صفات رسول کریم اند علیہ الصلوۃ والسلام قال اللہ تعالی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ترجمہ آمد شمارا رسول از جنس شما دشوار است بروی رنجانیدن شما حریص است بر ہدایت شما بر مسلمانان کمال مہربان است و ترش رو نباشد و مریدان را زجر نکند مگر بحق اسلام و نصیحت بنرمی و شفقت کند و عنف و سخت گوئی نکند کہ رسول کریم ہمچنین میکرد و از تقصیرات شان اگر در بارۂ خود بیند عفو کند قال اللہ تعالی وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا یعنی باید کہ عفو کند و از تقصیرات شان درگذرد و قال اللہ تعالی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۖ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ یعنی پس بسبب رحمت خدا کہ برتست نرم ہستی تو برای آنہا و اگر با آنہا می بودی تو ترش رو و سخت دل ہر آئینہ پراگندہ میشدند از گرد تو پس عفو کن تقصیرات شان و از خدا طلب مغفرت کن برای آنہا و مشورت کن با آنہا در کار دین و دور کردن طالبان خدا برای رضامندی خلق حرام است قال اللہ تعالی وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم یعنی دور مکن کسانی را کہ یاد خدا میکنند صبح و شام الی قولہ تعالی فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی اگر دور خواہی کرد از ظالمان باشی و از مریدان

سمعت مالی بامهی را نشوقع بباشید چرا که ارشاد جهادت است و اهداحرت رهنماو جار نیست
قال الله تعالی وَلَا تَعْدُ عَیْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا یعنی مگردان چشمان خود را ازایشا
درحالیکه اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و دررهنمائی نیت اجر مکن مگر زحدا قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ
عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ یعنی بگو ای محمد نمیخواهم از شما اجرت چرا این نیست که اجرت
من بر خدا تعالی است رسول کریم صلی الله علیه وسلم را ابدای خلق بسیار شد و مدد میفرمودند رحمه
الله تعالی اخی موسی لقد اوذی اکثر من هذا فصبر یعنی رحم کند خدا تعالی برادرم موسی
را که ایذا کرده شد بیشتر از این و صبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله عنه از پیر بزرگوار حضرت سید
نور محمد بداونی رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان آنحضرت میگفت روزی آن مردار
راه سقاوت بجناب آنحضرت بی ادبی کرد و بسیار بد گفت در جوابش هیچ نگفتند روز دیگر آن
مرد آمد از آنحضرت توجه گیرد و استفاده نماید خواستم که او را از اسم آنحضرت منع فرمودند
از آن مرد متوجه شدند نفسی که دیگر مخلصان را توجه فرمودند بار او نیز توجه فرمودند فقیر از این بسی
بسیار تنگدل شدم از سبب راز ساختن او با سایر مخلصان از اصحاب التماس نمودم جناب
فرمودند که ای میرزا صاحب اگر من او را رجوع میکردم و توجه میدادم حق تعالی از من می پرسید که
من در سینه تو نوری ودیعت کرده بودم دیگران به سبب طالب آن نور آمده تو چرا محرومش داشتی
در آنوقت چگونه میگفتم که الهی این مرد دشنامم داده بود لهذا او را محروم داشتم و این جوابی مقبول می
افتاد چند گاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگرچه من او را مانند
مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص را با منافق یک بار میکند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ
الْمُصْلِحِ حقیقت کار زیست خداست وبس بمیرسید که گرید ستان مخلص بود این قصه بدان ماند که حتی
عبدالله بن ابی بن سلول منافق را که بارها در جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود و بیشتر
که مومن مخلص بود بجناب آنحضرت التجا آورد تا آنحضرت عمری بار خواستند استغفار نماید
آنحضرت برای نماز استاده عمر بن خطاب رضی الله عنه مانع آمده عرض کرد که یا رسول الله این منافق

کس ست که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده است اِن تَستَغفِر
لَهُم سَبعِینَ مَرَّةً فَلَن یَّغفِرَ اللهُ لَهُم یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد بار
هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول عمر نشنیدند و فرمودند که من زیاده تر از هفتاد
بار برای او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق حق تعالی
قبول نکرد و آیت نازل شد لَا تُصَلِّ عَلٰی اَحَدٍ مِّنهُم مَاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُم عَلٰی قَبرِهٖ یعنی نماز مخوان
بر کسی از منافقان گاهی و استاده مشو بر قبر او و آیت دیگر نازل شد اِستَغفِر لَهُم اَو لَا تَستَغفِر لَهُم
لَن یَّغفِرَ اللهُ لَهُم یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان هرگز نخواهد بخشید خدا تعالی آنها را بعد از آن
باز آنحضرت بر جنازه کسی از منافقان نماز نخواندند مسئله صاحب مسند ارشاد را باید که خود را
با وقار دارد و دروازه بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او از نظر مرید کم شود دروازه فیض آنها
مسدود گردد و در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرویست که وَمَن رَآهُ عَن بُعدٍ هَابَهٗ وَمَن
رَآهُ عَن قُربٍ اَحَبَّهٗ یعنی هر که آنحضرت را می دید از دور بروی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و
بعد از آن محبت در دل او قرار میگرفت مسئله و نیز بعضی مریدان را بر بعضی ترجیح ندهد مگر کسی را
که طلب خدا تعالی زیاده داشته باشد ابن ام مکتوم نابینا از اصحاب کرام بود روزی نزد آنحضرت صلعم آمد
و گفت یا رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی ترا علم داده است در آن وقت رئیسان قریش نزد آنحضرت
نشسته بودند آنحضرت علیه السلام بترغیب و ترهیب دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت
جواب ابن ام مکتوم هیچ نفرمودند چون آنمرد نابینا بود باره بار آواز کرد آنحضرت سخن ورا شنیده و حکمت در
مشغولی برئیسان قریش آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف باسلام می شدند و
ابن ام مکتوم مرد مخلص بود در تعلیم او اگر دیر میشد ضروری نداشت معهذا عتاب آمد عَبَسَ وَتَوَلّٰی اَن جَآءَهُ
الاَعمٰی یعنی ترش روی کرد و روی گردانی نمود وقتیکه آمد نزد او نابینا چنین آیت نازل شد که هر که در طلب خدا
محکم تر باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی داود علیه السلام را گفت یَا دَاوٗدُ اِذَا رَاَیتَ لِی طَالِبًا
فَکُن لَهٗ خَادِمًا وقتیکه بینی کسی را طالب من پس تو خادم او باش مسئله و نیز صاحب ارشاد را میباید

گر هر کسی گمان کند که سبب بی اعتقادی خلق الله باشد چنانچه فرقه لامیه آن را تجویز کرده اند که این معنی دیگا د
از سامعین باشد و لهذا صوفیه گفته اند که رِیَاءُ الْکَامِلِیْنَ خَیْرٌ مِّنْ اِخْلَاصِ الْمُرِیْدِیْنَ مقصد از شان
ست مآل است بعثت رسول صلی الله علیه وسلم است حق تعالی میفرماید اِنَّآ اَرْسَلْنٰکَ شَاهِدًا
وَّمُبَشِّرًا وَّنَذِیْرًا وَّدَاعِیًا اِلَی اللّٰهِ بِاِذْنِهٖ وَسِرَاجًا مُّنِیْرًا یعنی بتحقیق فرستادیم ترا شاهد
اعمال امت و خوشخبری دهنده نیکوکاران را و ترسانیده بدکاران و رهنمائی بسوی خدا باذن
او و تابان چراغ و بسبب اعظم ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زائد است دارمی از حسن بصری روایت
کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند یکی عالم بود که نماز مکتوبه
میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز همیشه روزه میداشت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند فضیلت من بر ادنای شما۔

مقام چهارم در اثبات قرب الهی و ترقی در آن بدانکه طلب موجبات الهی جذب یعنی کشش خدا
شده خود را بسوی خود این جذب گاهی بی توسط امری باشد و آن را اجتبا گویند و اگر توسط امری باشد
و آن توسط دو چیز است یکی استعداد یکی سعادت دوم صحبت انسان کامل مکمل پس جذب الهی که توسط
عبادت باشد آن را ثمره عبادت گویند و آنچه توسط صحبت باشد آن را تاثیر صحبت نامند این کلام در جملت
داخل است طلب قابلی استعداد است که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید
از آن خبر میدهد فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی از آن
قالب انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده ما من مولود الا و قد یولد علی الفطرة ثم ابواه
یهودانه او ینصرانه او یمجسانه یعنی هیچ بچه پیدا نشده مگر آنکه پیدا میشود در اهلیت اسلام
پس مادر و پدر او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله
فرمود صلی الله علیه وآله وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة یعنی جنس انسان کان است
مثل کان های زر و نقره و از جای زر می آید و از جای نقره و از جای آهن نامدا آن و موانع قرب
الهی را اهل تصوف جنس عناصر و غفلت لطائف عالم امر و هر یک از عادات صحبت انسان کامل چنانچه

علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز علت اند برائے دفع موانع۔

فصل در سیر آفاقی و انفسی ازین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست یکی کسب که عبارت است از عبادات و ریاضت موافق تجویز شیخ کامل مکمل کرفع موانع کند و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطائف عالم امر کند که بمصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش کرده اند دوم جذب شیخ کامل مکمل که عطائی نسبت و قرب الهی نماید و از حضیض باوج رساند و اولیاء اکثر طریق سلوک را بر جذب مقدم دارند بنظر آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را امر کنند باذکار و ریاضت نفس و تصرف خود را دا امداد و متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزکی و مصفی شوند و نفس باخلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل و صبر و رضا و سائر مقامات عشره متصف شود پس سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدا تعالی و قرب الهی عطا فرماید و این سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان تزکیه عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند و هر یک لطیفه را نوری است تا ان نور ظاهر نشود حکم بصفائی آن لطیفه نکنند قلب را نور زرد و روح را نور سرخ و سر را نور سیاه و خفی را نور سفید و اخفی را نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز است و مشقت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در اثنا سلوک بمیرد و از مقصود ناکام رود لهذا حق تعالی حضرت خواجه نقشبند را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول بتوجه القاء ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و مستهلک شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف عالم امر ظلمتها و کدورتها هم برطرف شود و قرب هم حاصل شود بعد ازان برای تزکیه نفس و قالب مرید را بریاضت امر میکنند پس مرید را بریاضت و امداد و توجهات شیخ تزکیه نفس و عناصر هم حاصل شود و این سالک را مجذوب سالک گویند و این سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که جذب که آخر کار بود در ابتدا مندرج شد و چون بعد فنای لطائف عالم امر ریاضت کرده شد و صولت و شدت نفس از مجاورت لطائف عالم امر کم شد و ریاضت بروی آسان گشت و ثواب عبادات بعد

اندراج النهایة فی البدایة

فنای لطائف زیاده شد از جهات این سیر اصل و اسرع شده و اگر مرید درین سیر پیش از کمال
میرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب را اول صحبت بدست آمده والله اعلم

فصل در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب الهی نفسی ترقی پذیرد که میسر باشد و از
عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر معتد به چرا که ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب
عبادات کاملان چرا که بالا گذشته که عبادت همه عالمیان برابر ظل است مر عبادت ولی را پس بسی
فرق است در برکات عبادات شان مشایخ گفته اند که از عبادت ناقص آنقدر قرب حاصل شود
که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت کند تا بدرجهٔ ادنی اولیا رسد و مرتبهٔ ولایت یابد قوله تعالی
تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ اِلَيْهِ فِیْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی بالا میروند
ملائکه و جبرئیل بسوی حق در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است گویا کنایه از اینست و چون تمام عمر دنیا
هم آنقدر نباشد پس حصول ولایت بجز ریاضت و مجاهده متصور نیست مولوی روم میفرماید بیت
سیر زاهد هر مهی یک روزه راه سیر عارف هر دمی تا تخت شاه پس باید دانست که مشایخ کرام را
ریاضت و مجاهده امر ضروری باید مقصود از آن تصفیه عناصر است و تزکیه نفس و حصول قرب بلکه تصفیه
تزکیه هم بجز در عبادت نشود تا که تاثیر صحبت مشایخ هادی یار نشود مسئله بعضی اکابر چنان
میگویند که هر عبادت که در آن محنت و مشقت بسیار باشد آن عبادت برای ازالهٔ رذائل نفس تاثیر
تمام دارد لهذا ذکر جهر و اربعینات و خلوت مانوس و امثال آن اختراع کرده اند و این سخن از آن مستنبط
میشود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده خِصَاءُ اُمَّتِی الصِّيَامُ یعنی خصی شدن امت من
روزه داشتن است یعنی هرگاه شهوت غالب باشد از روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت
است لهذا رسول کریم صلی الله علیه وسلم برای دفع قوت شهوانی تجویز فرموده بنابر آن حضرت خواجگان
عالیشان خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه و امثال ایشان حکم کرده اند بدانکه هر عبادت که موافق
سنت است آن عبادت مفید است برای ازالهٔ رذائل نفس و تصفیه عناصر و حصول قرب الهی لهذا
از بدعت حسنه نه بدعت قبیحه اجتناب میکنند که رسول الله فرموده صلی الله علیه وسلم كُلُّ مُحْدَثَةٍ

بِدْعَةٍ وَّكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ پس نتیجہ این حدیث آنست کہ كُلُّ مُحْدَثٍ ضَلَالَةٌ بدیہی است
کہ لَا شَیْءَ مِنَ الضَّلَالَةِ بِهِدَايَةٍ فَلَا شَیْءَ مِنَ الْمُحْدَثَاتِ بِهِدَايَةٍ ونیز در حدیث آمدہ اِنَّ
الْقَوْلَ لَا يُقْبَلُ مَا لَمْ يُعْمَلْ بِهٖ وَكِلَاهُمَا لَا تُقْبَلَانِ بِدُوْنِ النِّيَّةِ وَالْقَوْلُ وَالْعَمَلُ
وَالنِّيَّةُ لَا تُقْبَلُ مَا لَمْ تُوَافِقِ السُّنَّةَ یعنی سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و ہر دو مقبول نیستند بدون
نیت و ہر سہ مقبول نیستند تا کہ موافق سنت نباشند و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب
بران مترتب نشود اگر مشقت را بر حصول قرب و دفع رذائل مدخلیت بودی رسول کریم صلعم از منع
نفر مودی ابوداود از انس ابن مالک روایت کردہ وَلَا تُشَدِّدُوْا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ فَاِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوْا
عَلٰى اَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ فَتِلْكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالدِّيَارِ رَهْبَانِيَّةً
اِبْتَدَعُوْهَا مَا كَتَبْنٰهَا عَلَيْهِمْ یعنی سخت مگیرید بر نفسہای خود بدرستیکہ قومی سخت گرفتند بر نفوس خود پس حق تعالی
برانہا سخت گرفت این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعہا و دیرہا یعنی نصاری اختراع آن کردند و
رہبانیت فرض نکردہ بود خدا برانہا در صحیحین مرویست کہ سہ کس نزد ازواج رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم آمدند و از عبادت رسول اللہ پرسیدند امہات مومنین از عبادت رسول کریم بآنہا نشان دادند
آنہا انرا کم دانستند و گفتند کہ با رسول اللہ چہ برابریست در شان او حق تعالی فرمودہ لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ یکی گفت کہ من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم دوم گفت کہ
من ہمیشہ روزہ میدارم افطار نمیکنم ثالث گفت کہ نکاح نکردہ ام و با زنان سروکار ندارم رسول کریم
صلی اللہ علیہ وسلم چون در خانہ آمدہ این قصہ شنیدہ فرمود اَلَا وَاللّٰهِ اِنِّیْ اَخْشَاكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاَتْقَاكُمْ
لَهٗ یعنی من بدرستیکہ نسبت بشما خوف خدا زیادہ دارم و متقی ترم لیکن من روزہ می دارم و
افطار میکنم و شب نماز میگذارم و خواب ہم میکنم و با زنان صحبت میدارم پس ہر کہ از سنت من بیزاری
کند از زمرہ تابعان من نباشد اگر کسی گوید کہ من بریاضت شاقہ ترقیات می بینم و مکاشفات و صفائی
باطن می یابم کہ انکار آن نمیتوانم کرد گفتہ شود کہ کشف و خرق عادات و تصرف در عالم کون و فساد از ریاضت
دست میدہد و لہذا حکماء اشراقیین و جوگیان ہندوان متمتع میشوند و این کمالات از نظر اعتبار اہل اللہ

ساقط است نحو رد نمی‌گردد و دفع رذائل نفس و قتل شیطان و وسواس بی طریقت ممکن نیست
بلکه محال است سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی صلی الله علیه وسلم اگر کسی
گوید که اگر چنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند کسی بمرتبه ولایت نرسد
و این باطل است گفته شود که اولیاء الله رحمهم الله تعالی سنت اند بعضی از آن در ریاضات توقیت دارند در
تعبد و اگر بدعت اند یافته در بعضی اعمال آنها راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب رد یا ذریعه باشند
دیگر اعمال موافق سنت و صحبت مشایخ مکمل آنها را دستگیری میکند و بدرجه کمال میرسانند علاوه آنکه چنین
بدعت در بعضی اعمال آنها راه یافته از خطاء اجتهادیست و مجتهد مخطی معذور است بلکه یک درجه ثواب دارد
و مجتهد مصیب دو درجه ثواب دارد و اگر چنین باشد عاقبت از عقبا ملک بر تمام عالم تنگ میشود والله تعالی اعلم

فصل در تاثیر مشایخ بدانکه نفس کامل هر دو از صحبت کامل تکرار آنها اخذ فیض میکند امثال حضرت
یوشع بن نون و امثال آن از صحابه اولو العزم مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند **مسئله**
ناقصان را حصول ولایت نشود مگر به تاثیر صحبت کاملان چرا که بمجاهدات آنها تمام ولایت نتوانند
چنانچه بالا گذشت و جذب مطلق که از راه اجتبا گویند در حق ایشان متصور نیست برای عدم مناسبت و احتیاج
پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام متصور نیست مگر بتوسط شخصی که در باطن مناسبت بخدا
و در ظاهر مناسبت با مردمان داشته باشد و آن رسول خداست یا نائب و مددون باشد مثلاً مناسبت ظاهری
استفهام صورت نیست فرموده است حق تعالی میفرماید لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ
مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که میر
فرا گرفتگان هر آئینه میفرستادیم برایشان از آسمان فرشته را بعنوان رسالت لهذا بعد وفات
صلی الله علیه وسلم از فیض تربیت فیض نمیتواند رسید لعدم المناسبة الصوریة پس بواسطه دیگری
باید که میراث اوست قال علیه السلام اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ علماء ظاهر و باطن اتباع میراث
مسئله بعد از آنکه شخصی بمرتبه کمال رسد او را از جانب الهی بی واسطه فیض میتواند رسید و آن رسانیدن
هم رتبه است چنانکه حق تعالی میفرماید وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یعنی سجده کن و ناجی نزدیکی جو در تر

رسول کریم و از قبور اولیا هم اخذ فیوض میتوان کرد مسئله مقصود اصلی از ارسال رسل همین تاثیر
صحبت است چراکه مسائل فقه و عقائد از ملائکه هم استفاده میتوان کرد چنانچه حدیث جبریل دلالت میکند
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده هذا جبریل جاءکم لیعلمکم دینکم این جبریل است
آمده پیش شما تا بیاموزد شما را دین شما پس مناسبت تامه موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که منشر ولایت
است لهذا رسل از بشر آمدند حق تعالی میفرماید لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ هر آیینه آمد شما را
رسول از جنس شما و فرمود لَوْ كَانَ فِي الْاَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ الایة مسئله بعضی کسان را
که استعداد بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بمرتبه
ولایت رساند آنرا اویسی گویند چراکه اویس قرنی بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه وسلم اخذ
فیض از آنجناب کرده مسئله ریاضت تنها بی تاثیر صحبت برای ازاله رذائل نفس و حصول ولایت کفایت
نمیکند و تاثیر صحبت انبیا که بالاصالة کمالات ولایت و کمالات نبوت نیز حاصل میدارند و تاثیر صحبت صالح کسانیکه
بتبعیت کمالات نبوت دارند چنانچه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم برای دفع رذائل نفس و حصول
ولایت کفایت میکند لیکن نه بآن شان است که در یک صحبت کفایت کند بلکه در مدتی تاثیر صحبت
دیگر اولیا بدون ریاضت مرید تنها کفایت نمیکند که اگر فقط جذبه از کسی ولی بدست آید بدون ریاضت
وسلوک آن است فائده جذب الهی که بواسطه انبیا علیهم السلام است اجتبا صرف است همچنین انچه
بواسطه انبیاست و آنچه بواسطه اولیاست هدایت صرف است که موقوف است بر انابت و انچه بواسطه
ارباب کمالات نبوت است اصحاب باشند یا غیر آن اجتباست که دران بوی هدایت است یا انابت
است که در آن بوی اجتباست اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتن لائق است وَاللّٰهُ يَجْتَبِي
اِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي اِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی حق تعالی اجتبا میکند هر کرا میخواهد یعنی بدون سعی او برگزیده
میکند و هدایت میکند کسی را که رجوع می آرد مسئله جذب مطلق که عبارت است از اجتبا چنانچه انبیا را
میباشد بسبب مناسبت با مبدا فیاض اولیا را هم دست میدهد لیکن بعد حصول مناسبت تام
با حق تعالی چراکه مانع از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت متبدل شد پس معلوم شد

کسی چون سیر مریدی واصل شود و دیگر سالک طی کرده مقام محبوبیت رسد و متابعت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم محبوب خدا گردد و بوقت اختیار او بیابت موقوف باشند پس ایشان را بآخر
ترقیات از راه خواهد شد سیر مرادی خواهد شد مسئله گاه باشد که اقتضا وحدت مطلق مرید دست
دهد و سیر او را دست بداده باشد پس درین صورت مرید بیر واصل شود و مراد شود مثل شیخ تاج الدین ترقیات
کرده گفت که گاه باشد که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را بروی گذار آن
حسن رسیده که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبد السلام بن مشیش بود اکنون نه ده دریاست در
پنج در آسمان است و پنج در زمین است از شیخ رسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین حماد
بود اکنون از ده دریا سیر میکنم دریای قوت مسئله هر چند مرید پیر اصل
شود لیکن حق رب شیخ برگردن او باقیست فائده چون مذکور شده که ترقی در قرب رسیدنست
برکات عبادات و سایر نتایج وحدت مطلق پس باید دانست که از برکات عبادات قوت و وسعت
و اثر بیت حاصل میشود لیکن در یک مقام و ترقی از مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری ولایت
کبری و از ان بولایت علیا و از انجا بکمالات نبوت نتواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی
حاصل میشود تا مقام شیخ و از وحدت مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ما شاء الله تعالی دست میدهد

والله تعالی اعلم

فصل در استعداد بدانکه حق سبحانه وتعالی در انسان استعداد قرب و معرفت خود نهاده و آن
استعداد مستلزم هدایت بالفعل است قال الله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی هر آئینه پیدا کردیم انسان را در بهترین
حقیقت یعنی استعداد و کمالات باز بیشتر رد کردیم او را پائین تر از پائین تا آنکه اصل خود را یا خیر یار خود
را عادت کند مگر کسی که ایمان آورد و عمل صالح کرد قال علیه السلام ما من مولود الا وقد یولد
علی فطرة ثم ابواه یهودانه الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام
الناس معادن کمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا

پس چنانچه در معادن اختلاف است که الیت ذہب در معدن آہن و نحاس
معدن ذہب نیست ہمچنین افراد انسانی قابلیات متنافره دارند قال اللہ تعالیٰ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا
یعنی بہ یستیک ضد اشما ار چند طور پیدا کرد و این کیفیات ناشی اند از صفات نفس و عناصر از شدت و ضعف
و مانند آن ہدایت و ضلالت ہر دو جای ظاہر میشود خِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ
بر آن دلالت میکند صدیق اکبر تعجب کرد و در حق عمر فرمود اَجَبَّارٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَخَوَّارٌ فِي الْإِسْلَامِ
و نوعی دیگر است سبب اختلاف استعداد انسانی که ظرفی او ظلال اسماء الٰہی اند یا ظلال کی مرتبہ یا دو
مرتبہ یا صد مرتبہ الی مایعلمہ اللہ تعالیٰ ونیز بعضی ظلال اسم الہادی اند و بعضی ظلال اسم المضل
این نوع استعداد مستلزم ہدایت و ضلالت است ہر کہ مبدء تعین او ظل اسم الہادی است ہر آئینہ بہدایت
خواہد رسید و ہر کہ مبدء تعین او ظل اسم المضل است او ہر آئینہ گمراہ خواہد بود لیکن از بودن مبدء تعین
شخص ظلال اسم الہادی لازم نیست کہ بدرجہ ولایت رسد اما ہر کرا حق تعالیٰ بفضل خود مرتبہ رساند
آنزمان تفرقہ مراتب بسبب قرب و بعد ظلی کہ مبدء تعین است با حصل ظاہر خواہد شد ہر کرا مبدء تعین
اعلی و اقرب باشد ولایت او اشرف خواہد بود صدیق را چون مبدء تعین دائرہ ظلال لفظ اعلی بود
آنحضرت در مرتبہ ولایت ہم اسبق و اشرف آمده **مسئلہ** ثمرۂ اختلاف استعدادات بنوع ثانی
یعنی باعتبار مبادی تعینات در ولایت ظاہر میشود خصوصاً در ولایت صغری و ثمرۂ اختلاف بنوع
اول در جمیع مقامات ظاہر میشود چرا کہ معاملہ بالطائف عالم امر و فیوض مبادی تعینات در ولایت
صغری است و چیزی از ان در ولایت کبری ہم و در اکثر دوائر ولایت کبری معاملہ با نفس است و در تہذلات
علیا با عناصر سہ گانہ و در کمالات نبوت با عنصر خاک و ما فوق آن ہیئت وحدانی واللہ اعلم **مسئلہ**
ممکن است کہ بعضی اولیا از بقیہ طینت بعضی انبیا پیدا شده باشند و ہم از طینت اکرم رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم پیدا شده باشند سوال این معقول نمیشود چرا کہ ہر کس از نطفہ والدین خود پیدا می شود
جواب اکثر چیزہا ہستند کہ بعقل انسان ثابت نمیتوانند شد از شرع ثابت میشود یا کشف و الہام چنانچہ
نفس ولایت کہ عبارت از قرب ہمچون است امام محی السنۃ بغوی رحمۃ اللہ علیہ در تفسیر معالم التنزیل در

تفسیر کریمه منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری قول عطای خراسانی
ذکر کرده که گفته نطفه که در رحم قرار بگیرد فرشته از خاک می آرد از مکانی که در آن دفن کرده خواهد
شد بر نطفه می اندازد پس از خاک و نطفه آدمی پیدا میشود و خطیب از ابن مسعود رضی الله عنه روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند ما من مولود الا فی سرته من تربته التی یولد منها فاذا
رد الی ارذل عمره رد الی تربته التی خلق منها حتی یدفن فیها وانی وابا بکر وعمر
خلقنا من تربة واحدة وفیها ندفن یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف وی خاکی است که از آن پیدا
شده بود پس چون بارذل عمر یعنی بوقت مرگ برسد باز گردانیده شود بهمان خاک که از آن پیدا شده تا
دفن کرده شود و در آن اندرینکه من وابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم و یکجا مدفون خواهیم شد میر سید
محمد حسانی رحمة الله گفته که این حدیث را شنوا ابن عمر و ابن عباس و ابوسعید و ابوهریره
بعضی را بعضی قوت میدهد و تنبیه در شرح صحیح بخاری در کتاب جنائز قول ابن سیرین آورده
که گفت اگر قسم یاد بکنم صادقم و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر از یک طینت
پیدا شده اند و رسول کریم عبد الله بن جعفر را فرمود که تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان
در آسمان طیران میکند و جائز است که جائی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد و اندرو
خلقت یعنی آن را انوار برکات نزول رحمت روشن کرده باشد از جملهٔ آن خمیری بقیه مانده باشد
که خمیر مایهٔ بعضی از اولیا شود این امر عقلاً محال نیست از شرع مستفاد و از کشف ثابت میشود و این را
در اصطلاح اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان منظر می آید که گویا جسد او فرع است
از جواهر و اجساد دیگران از آنکه مسئلهٔ اصالت هر چند موجب فضل است اما الفضیلت صاحب
اصالت بر کسانی که فضیلت شان باجماع ثابت است لازم نمی آید که عبد الله ابن جعفر موجب بعض
حدیث صاحب اصالت است حالانکه عثمان و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم از وی افضل اند باجماع۔
مقام هفتم در مقامات قرب الهی بدانکه حق سبحانه وتعالی موصوف است بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه
و صفات سلبیه و اسماء حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیا ثابت است که اسماء

ولایت فرزند بیچون سید اوعال

مبادی تعینات

حقیقت ظلال

هیچ مخلوق ظل خالق نیست

وصفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی تعینات
دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال باشند خود مجدد الف
ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که
ظل موهم تولید مثل است و منبی از شائبه عدم کمال لطافت اصل هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم را از لطافت
ظل نبود خدای محمد را چگونه ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آن
لطائف اند از مخلوقات الهی که آنرا نسبت تام است با اسما و صفات الهی که بدان مناسبت و اسطه
میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین مناسبت آنرا
بنابر مسامحت ظل گفته میشود یا در حالت سکر ظل دانسته میشود چنانچه حضرت مجدد در همان مکتوب نوشته
اند که این تقسیم علوم اگر اثبات نسبت نماید درمیان واجب تعالی و ممکن شرع مایه ثبوت آن وارد نشده است
همه از معارف سکریه است موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است و صفات ثمانیه حقیقیه
او تعالی و تقدس ما سوای آن هرچه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است
و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این علم ظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کشان کشان باصل می برد
و فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است ان لله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو
کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی بدرستیکه برای خدا تعالی هفتاد
هزار حجاب اند از نور و ظلمت اگر دور میشدند آن حجابها هر آئینه می سوخت روشنی روی او با نتهای بصر او از
خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه
ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی حجاب او تعالی نور است اگر دور میشد هر آئینه میسوخت روشنی
روی او با نتهای بصر او از خلق او و در حدیثی دیگر آمده است که جبرئیل گفت یا محمد دنوت من الله
دنوا ما دنوت منه قط فقال کیف کان یا جبرئیل قال کان بینی و بینه سبعون الف
حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من از خدا بحدیکه گاهی نزدیک نشده بودم او را اینچنین آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که چگونه بود ای جبرئیل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده ز نور بود شاید که مراد ازین

محاسن ظلال است پس اگر خلق ظلال وجود عالم معدوم شدی نعماء دائمه
یعنی سلسل ر اوں دات آواد عالمیان ولفظ سعدی در کلام عرب برای کثرت
حدیث حسن نور طلعت وارد شده و مدلول حدیث آن است که سادی تعینات و غیر
انکه ظلال اسم الهادی اند سادی تعینات کفار حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند
لیت حق جسم الحسن وصلت الی + مقام لم یکن حدی حادثا
تمام محابا اگر پرسیدم من جانگه و وحدت پس دیگر که مرا تا که تحاور کرم
که ولایت عنصری ازان عبارت است رسیدم به تعین محمد صلی الله علیه وسلم که در
ولایت کبری است سوال اسما و صفات الهی و ظلال اینها را جامه تعین انسان
چون دانسته شد که ان الله غنی عن العالمین پس برای آن صفات و ظلال برای
از وجود و توابع وجود واسطه شود سوال نفس تعین مرج وجود است ما بین وجود
پس اسما و صفات اصلها سادی تعینات عالم معاند سد پس وجود ظلال چه در
حصلت شوند است پس سادی تعینات انبیا و ملائکه چگونه شد جواب آن
تواند شد لیکن شد پس ظلال و مانحن فیه واسطه ای رسانیدن فیض حکمتی
از تمام سادی تعینات صفات و اسما اصلهای بودند تمام عالم بر نگ انبیا و ملائکه
متعالی ذات هر یک به حد تخلق می بود و مقتضای صفات جلالی و جمالی آن
بعضی کافر و بعضی صالح و بعضی تابع آثار رحمت و قهر و غیره صفات هم به ظهور
یشاء الله ساکن نفس هذا ولکن حق القول منی لاملئن جهنم
آنجمعین اگر خواستیم هر آئینه میدادیم هر کس را هدایت او ولیکن ثابت شده است
که جهنم را حیان و آدمیان و فایده و تفاوت و سادی تعینات انبیا و ملائکه از
اسما ثابت کی جهت وجود ساسان السبیاد و جهت تمام بیان بدا
و جهت اول مربی انبیا اند جهت ثانی مربی ملائکه اند پس ولایت ملائکه

اقرب است بسوی خدا تعالی لیکن ملائکه را از مقام خود ترقی نیست که مفهوم کریمه وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ
مَقَامٌ مَعْلُومٌ یعنی نیست کسی از ما یعنی ملائکه مگر آنکه او را مقام است معلوم که ترقی از آن نیست و انبیا را ترقیا
است هم بمقام ملائکه و هم بالاتر از آن که کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولو العزم اند الی غیر ذلک ازین
جهت انبیا از ملائکه افضل گشتند چنانچه عقیده اهل حق است چون اینهمه تمهید مذکور شد پس بدانکه بسبب
ریاضت و عبادت و متابعت صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم و تاثیر صحبت آن سرور علیه الصلوة
بیواسطه یا بواسطه کثیره چون صوفی از مقام خود در اقربیت حق سبحانه تعالی ترقی میکند با آنکه آن صوفی را
با جناب الهی آنقدر قرب بهم رسد که اصل او راست یعنی ظل را که سبب تعین اوست آنزمان بر صوفی در
اصطلاح اطلاق ولی کرده میشود و مراتب قرب هر چند بیچون و بیچگون اند لیکن در عالم مثال تمام عالم
بصورت دائره بنظر کشفی می در آید و آنرا عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطر دائره بنظر می آید و در
قوس تحتانی عناصر اربعه و نفس مشهود میگردد و لطائف پنجگانه عالم امر در قوس فوقانی ظاهر میشود و از
گذشتن آن ظلال اسما و صفات هم بصورت دائره مشهود میشود و صوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا سیر
میکند و ترقی می نماید تا بحدیکه در دائره ظلال داخل میشود و با اصل خود میرسد و در رنگ اصل می یابد بوجود
اصل باقی می بیند خود را در آن فانی مستهلک می بیند بقسمی که از خود هیچ عین و اثر نمی یابد بوجود اصل باقی
می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی الله گویند و این دائره ظلال اثره ولایت صغری و ولایت اولیا
باشد اکثر اولیا همین ظلال را دائره صفات گفته و صفات را عین ذات دانسته در حالت سکر
با نا الحق قائل شده اند بعد از آن چون از مبدء تعین خود ترقی کرده در دائره ظلال سیر واقع شود آن سیر را
سیر فی الله می گویند و در حقیقت این سیر الی الله است فائده بدان ای برادر که هر چند صفات حقیقیه
حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان تکلم کرده اند اما جزئیات آن صفات و غیرها
نهایت ندارند اسماء حسنی بعبارت نود و نه بودند در آن احادیث و دیگر اسماء در توریت هزار اسم مذکور شده اما در
منحصر نباید دانست که نهایت ندارند حق تعالی میفرماید وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ
وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم شوند و دریا

بیان سیر الی الله تعالی

وجه گفتن انا الحق

وسعت دریا دیگر آنچه بی‌پایانی است پس کلمات الهی بپایان نرسد یعنی کلمات جامع کردن صفات و کمالات
ولایت دارند تمام نشود چنانچه سعدی گفته بیت حسنش پایانی دارد و نه سعدی را سخن پایان بمیرد
تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم غیر متناهی اند
حق تعالی می‌فرماید آیه مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ یعنی هر چه نزد شما است فانی است و هر چه
نزد الله است باقی است پس اگر در ولایت صغری و مراتب ظلال کسی تحصیل سیر کند ابدالآباد منقطع نشود
لیکن هر کس در مراتب ظلال هر چند که در حق او عنایت سیر سکنده بیر ظل اعلی باشد و آثار اصلی دیگر و هر که
پایه و بالتبع الی ما شاء الله میباشد صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده تا اصل خود میرسد و ظل های
پیشینه را ترک کرده و حاصل آن حالی مستوی عکس هر ظل که میرسد خود را در آن حالی و هالک می‌بیند و
وجه آن باقی می‌یابد پس بیت مطابق حال مولانا رومی که گفته بیت ؏ هفتصد و هفتاد قالب دیده‌ام
همچو سبزه بارها روئیده‌ام بعد از آن اگر عنایت شامل حال صوفی شود از آنجا عروج واقع شود و دستگیری
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حصول در دائره اسما و صفات میسر گردد که اصل این دائره ظلال است و سیر که در آن
واقع شود سیر فی الله خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام است مگر ابرار
بتبعیت این دولت رسیده هر گاه رسیده بنهایت عروج لطائف خمسه عالم امر نهایت این دائره است
بعد از این عروج اصل این لطائف را بمقام عروج واقع شود در سیر دائره حصول پیدا خود ده و اگر گذشت آن دائره
اصول بعد از طی این دائره بوقالب ظاهر شود حضرت مجدد الف ثانی میفرمایند که چون غیر قوسی ظاهر شد
همان قوس را اعتبار کرده‌اند پس سیر خواهد بود که بر آن اطلاع بخشیده این اصول سه گانه اسما و صفات
که مذکور شد بمنزله اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص
نفس مطمئنه است و حصول اطمینان نفس همدرین موطن میسر گردد و درهمین مقام شرح صدر حاصل میشود
و سالک بسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام رضا ارتقا میابد این
موطن نهایت ولایت کبری انبیا است حضرت مجدد میفرمایند که چون سیر تا اینجا رسانیدم سوم هم ست دم
که کار تمام شده آواز آمد که اینهمه تفصیل اسم الظاهر شد که یک بال طیران است و اسم الباطن متعلق ار

مولانا روم

ولایت کبری

مبادی تعینات ملاء اعلی است شروع درین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علیاء ولایت ملائکه
حضرت مجدد میفرمایند که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران واقع شد معلوم شد که
ترقیات بالاصالت نصیب عنصر ناری است و عنصر هوائی و عنصر آبی ملائکه را ازین عنصر سه گانه نصیب است چنانچه
وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح شان سبحان من جمع بین النار والثلج است
و فوق آن بفضل الهی چون سیر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود و حصول این کمالات مخصوص
انبیاست علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت است کمال تابعان انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات نصیب
است و در میان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعنصر خاک است و سائر عناصر و لطائف عالم خلق
و عالم امر تابع آن هستند و چون این عنصر مخصوص به بشر است خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات
جمیع ولایت صغری و کبری و علیا همه ظلال کمالات نبوت و شبح و مثال نسبت در دائره کمالات نبوت چون
بمرکز میرسند آن مرکز بصورت دائره ظاهر میشود و آن دائره کمالات رسالت است که بالاصالت بانبیا
مرسل مخصوص است دیگری را میسر شود بطفیل و تبعیت میسر شود و چون بمرکز آن دائره ثانی رسیده میشود
آن مرکز هم بصورت دائره ظاهر میشود که آن دائره کمالات اولوالعزم است عالی است از مناسبت انبیاء
اولوالعزم را چون این نسبت هست قیام انبیا بوی باشد بعضی صاحب دولتان از اولیا باشند که بتبعیت
انبیا این نسبت بوی سر میشود حضرت مجدد میفرمایند که چون این سیر بانجام رسانیدم مشهود گشت که
اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد لیس وراءه الا العدم المحض ای فرزند
ازین ماجرا در توهم نافتی که عنقا و شکار آمد فهو سبحانه بعید وراء الوراء ثم وراء الوراء یعنی
حق تعالی هنوز وراء الوراء ثم وراء الوراست این وراثیت نه باعتبار حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه
باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست که مانع ادراک است فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد فی
الوجدان یعنی حقتعالی در وجود قریب ترست و در ادراک بعیدتر بعضی کمل مرادان باشند که در سرادقات
عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند فهم قوم لا یشقی جلیسهم ماعومل بهم معامله
مخصوص بهیئت وحدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک ترس درین موطن

[illegible] سیر ادور [illegible]
[illegible] سیر در [illegible] مفضل [illegible]
[illegible] سیر [illegible] سیر دو شد [illegible]

و هفت دریا دیگر همچنین سیاهی باشد کلمات الهی بپایان نرسد یعنی کلمات هیچ که در صفات و کمالات
دلالت دارند تمام نشود چنانچه سعدی گفته بیت: حسنش باقی دارد و سعدی را سخن پایان؛ بمیرد
تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی؛ چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم غیر متناهی اند
حق تعالی فرماید آیه مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللهِ بَاقٍ. یعنی هرچه نزد شماست فانی است و هرچه
نزد خداست باقی است پس اگر در ولایت صغری و مراتب ظلال ترقی تفصیل سیر کند امداد منقطع شود
لیکن هرکس در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدر است سیر کند و سیر ظل ظل اعلی باشد و اگر اعلی گیرد
باید و الا تا ابد الی ما شاء الله پیمایند صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده تا اصل خود میرسد و دیگر بالا
میشود از ترقی کرده در اصل آن عالی میشود یعنی هر ظلی که میرسد خود را در آن عالی مستهلک می بیند
بود و آن باقی می یابد همین است معانی بیت ولایت که گفته اند بیت مقصد و مقصود ما ... و اعلی
هیچ سره باربار دیده ام؛ بعد از آن اگر عنایت شامل حال صوفی شود از آنجا عروج واقع شود و بر سنت
محمد صلی الله علیه وسلم و طول و عرض اسما و صفات میسر گردد که اصل این دائره ظلال است و سیر که در آن
واقع شود سیر فی الله خواهد بود و مشرع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام است دیگر ابرار
تبعیت ایشان دولت بسیده هر کرا رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانه عالم امر نهایت این دائره است
بعد از آن محض فضل الهی ملسانه بمقام عروج واقع شود سیر دائره حصول نهایت خود نبود و اگر گذشت آن دائره
اصول و بعد طی آن دائره دوائر ظاهر شود حضرت مجدد الف ثانی میفرمایند که چون سیر قوسی ظاهر شد
پنهان قوسی احصار کرده اند و درین سر خواهد بود که در آن اطلاع نخشیده این اصول سه گانه اسما و صفات
که در که رسیده مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سه گانه حصول
نفس مطمئنه است و حصول اطمینان نفس همین موطن میسر گردد و درهمین مقام شرح صدر حاصل میشود
و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنه بر تخت صدر جلوس میسر باید و بمقام رضا ارتقا نماید این
موطن ولایت کبری انبیاست حضرت مجدد میفرمایند که چون سیر تا اینجا رسانیدم توهم کردم

مبادی تعینات ملاء اعلی است شروع درین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت ملاء اعلی ولایت ملائکه
حضرت مجدد میفرمایند که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران واقع شد معلوم شد که
ترقیات بالاصالت نصیب عنصر ناری است و عنصر هوائی و عنصر آبی ملائکه را ازین عنصر سه گانه نصیب است چنانچه
وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح شان سبحان من جمع بین النار والثلج است
و فوق آن بفضل الهی چون سیر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود و حصول این کمالات مخصوص
انبیاست علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت است کمال تابعان انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات نصیب
است و درمیان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعنصر خاک است و سائر عناصر و لطائف عالم خلق
و عالم امر تابع آن هستند و چون این عنصر مخصوص بشر است خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات
جمیع ولایت صغری و کبری و علیا همه ظلال کمالات نبوت شیخ و مثال آنست و در دائره کمالات نبوت چون
بمرکز میرسند آن مرکز بصورت دائره ظاهر میشود و آن دائره کمالات رسالت است که بالاصالت بانبیا
مرسل مخصوص است و بدیگر هر کرا میسر شود بطفیل و تبعیت میسر شود و چون بمرکز آن دائره ثانی رسیده میشود
آن مرکز هم بصورت دائره ظاهر میشود که آن دائره کمالات اولوالعزم است عالی است از مثالیت انبیاء
اولوالعزم را چون این نسبت [illegible] قیام انبیا بوی باشد بعضی صاحب دولتان از اولیا باشند که بتبعیت
انبیا این نسبت بوی عطا میشود حضرت مجدد میفرمایند که چون این سیر بانجام رسانیدم مشهود گشت که
اگر بالفرض قدم دیگر [illegible] در عدم محض خواهد افتاد ولیس وراءه الا العدم المحض ای فرزند
ازین ماجرا در توهم نافتی که منتها آشکارا آمد فهو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء یعنی
حق تعالی هنوز وراء الوراء پس وراء الوراء است این وراثیت نه باعتبار حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه
باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست که مانع ادراک است فهو سبحانه اقرب فی الوجود وابعد فی
الوجدان یعنی حقتعالی در وجود قریب بما است و در ادراک بعید تر بعضی کمل مرادان باشند که در سرادقات
عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند فعومل معهم ما عومل [illegible]
مخصوص بهیئت وحدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته مع ذلک [illegible] درین موطن

حقیقت کعبه

سیر عنصر خاک است کمالات این مقام مخصوص انبیا است و صدیق است ازین کس بعد قرون متطاوله هزار ا
سال پیدا میشود و ظهور اسرار و حقایق ملت اکبر با تعلق تحقیق کعبه ربانی است حضرت مجدد میفرمایند بعد
از مرتبه علماء نور صرف که از این قدر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه ایست بس عالی که حقیقت قرآن است
که حکم قرآن تمامه آنجا متحقق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که علامت انکشاف انوار قرآن مجید
عالماً و ذوقاً بر باطن عارف است که اگر به آیه اِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا دستگیرا تنزل
کنیم کلام ثقیل اینجا درین معرفت از حضرت مجدد میفرمایند که فوق این مرتبه مقدسه مرتبه ایست بس
عالی که حقیقت صلوة است خواهد بود که اما این حقیقت صلواة رفته باشد اینچه در قصه معراج آمده که قف
یا محمد اِنَّ اللّٰهَ يُصَلِّي یعنی توقف ای محمد که خدا نماز میگذارد یعنی عبادت میکند باین مرتبه تجرد و تنزه او و دیگر از
مراتب وجوب ساده گردد و هو العابد و هو المعبود در مرتبه کمال وسعت و امتیاز عبودیت حضرت
عروة الوثقی میفرمایند که استلذاذی که در حین ادای صلواة منتهی را و آن حظی هست در دنیا انداز
در مال و معاملت در مرتبه نماز در دیار ثمره رویت است در آخرت حضرت مجدد میفرمایند که دولت
که سرور عالم را در شب معراج در جنت میسر شده بود در دنیا در نماز میسر شد و لهذا فرمود الصلوة
معراج المؤمن و فرمود اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة حضرت عروة الوثقی میفرمایند
هر چند در دنیا رویت نیست اما کار رویت است یعنی در نماز حضرت مجدد میفرمایند فوق مرتبه مقدس که فوق
حقیقت صلوة است استحقاق معبودیت صرف است و آن فوق را تمام است که آمیزش وسعت
سیر کوتاه میماند اگر چه چون اقدام تحمل انبیا و اکابر اولیا علیهم السلام را سیر تا نهایت تمام حقیقت صلوة
و فوق این مقام معبودیت صرف است که هیچ کس را از این دولت میسر نیست لیکن الحمد لله سبحانه که نظر
از ادراک حضرت ده اند و نقد استعداد گنجایش داده مختصر عبد ملا بودی اگر اینهم بودی حقیقت کلمه
لا اله الا الله درینجا محقق میگردد معنی لا اله الا الله سمت بحال منتهیان لا معبود الا الله میباید
شروع میان کلمه قرار یافته و لا موجود و لا مقصود گفتن است منتهیان اوسط است که لا مقصود
فوق لا موجود لا موجود است لا معبود الا الله در مقام ترقی در نظر وحدت بصر اسسته بعبادت صلوة است

نه عبادت دیگر بلکه در تکمیل صلوٰة مدد فرماید و نقص آنرا تلافی کنند

فصل در ولایت صغری اکثر اولیا که سوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد رضی الله عنه آنرا ولایت صغری می نامند چون دیگر مقام ثابت نمیکنند تعین اول که آنرا بوحدت تعبیر میکنند و مرتبه اجمال و حقیقت محمدی میگویند و تعین ثانی که بواحدیت تعبیر میکنند و مرتبه تفصیل و حقائق ممکنات میگویند در همان مقام اثبات می نمایند و حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که ولایت صغری دائره ظلال حقائق ممکنات است سوای انبیا و ملائکه علیهم السلام حقائق انبیا یعنی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری تعبیر کرده شد و حقائق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده فرق بین الولایتین سابق مذکور گردیده و لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقة محمدی گفته که آنرا بصفت العلم یا شأن العلم تعبیر فرموده اند این مکشوف آنحضرت پیش از وصول بکمالات نبوت بود و بعد از ان که بکمالات نبوت و رسالت و اولو العزم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیست که رب ابراهیم خلیل الرحمان است و مرکز که آنرا فرد اسبق اجزا اوست حقیقة محمدیست بعد از آن بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب است محیط دائره خلت است که مبدء تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز محبت است چو بمرکز رسیده شود انهم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبت صرفه است که مبدء تعین موسی کلیم الله است علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که مبدء تعین رسول کریم است صلی الله علیه وسلم و آن مرکز چون دائره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت ممتزجه است و مرکز آن محبوبیت صرفه در آن حقیقة الحقائق است معامله محبوبیت ممتزجه باسم مبارک محمد تعلق دارد و محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پس برای سرور کائنات دو ولایت است ولایت محبوبیت ممتزجه که آنرا حقیقة محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که آنرا حقیقة احمدیه گویند و همین تعین اول است فوق آن لاتعین است که در آن سیر قدمی را گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقة احمدیست ممکن نیست لیکن قریب مرض موت در آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را بتبعیت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ترقی از انجا که واقع شده بسیر نظری بود نه بسیر قدمی حضرت عروة الوثقی میفرمایند که این معنی از آنحضرت یعنی حضرت مجدد در همان مجلس استفاده نموده سوال وجه تعارض کشفا ولیا

وکشف حضرت مجدد رحمہ در تعین اول جیست جواب حضرت مجدد دیمرایا کہ ظل سی بسیط است کہ جو دراظل تی داماید وسالک را محو گرفتار میسازد پس آنان وتعین ظل تعین اول اند کہ در وقت تشریح رعارف یاہل تعین اول کہ تعین حق است ظاہر گشتہ سوال علم ار صفات حقیقیہ است و سب رصفات اسامیہ دوجود رجات اسق است چہ حب رج وودات اہار تعین حق گس است بیاید جواب علم ار صفات حقیقیہ است داول مرتبہ لاتعین است مساوی تعینات ہمہ اعتبارات است اول اعتبار یکہ بظہور آمد حب است اگرچہ بودی ہیچ مخلوق نشدی ودر حدیث قدسی آمدہ کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف اعتبار ثانی وجود است کہ مقدمہ ایجاد است تعین وجود گویا ظل است تعین حق را حق تعالی صفات جو درا و کمالات جو درا و ہم ذات جو دراسلا بس صفات حق تعالی کہ در مرتبہ علم اند ا ہ لایت کبری د، لایت علیاست وظلال آں صفات ولایت صغری دواب ین کہ د مرتبہ علم ست وصول باں کمالات نبوت وکمالات رسالت وکمالات اولوالعزم است حقیقت قرآن وحقیقت صلوٰۃ و معبودیت صرف اعتبار آمد نفس الامری خارج ار مرتبہ علم کہ آں را وجود نفس الامریست تلازید درخارج موجود است و وجود وامریست اعتباری کہ درخارج موجودیت اما باعتبار یکہ موقوف اعتبار معتبر نیست بلکہ نفس الامریست چنانچہ حضرت مجدد رحمہ بطور سوال وجواب فرمودند سوال تعین اول وجودیست وہ جو وا درخارج موجود نیست حالانکہ بزرگوارں خبری بحضرت حق تعالی موجود است ودوآں خارج ار تعینات وتنزلات اسمی وشانی . واگر ثبوت علمی گویم لازم آید کہ تعین علمی ارو سابق باشد واں خلاف مقصود است جواب گویم امر ثابت است اگر ثبوت خارجی گویم آں معنی کہ او در آ علم او ہم ثبوت است گنجایش دارد واللہ سبحانہ اعلم حضرت عروۃ الوثقی میفرمایند کہ باید دانست کہ حق تعین اول نفس مالی آں نیست کہ حق تعالی تنزل کردہ حب شیاد جو د شد بلکہ معنی آں ظہور است کہ لائق است ، تنزیہ و مناسب کلام انبیاء است علیہم السلام یعنی حب اول رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم اول ما خلق اللہ نوری ۔

تعین حبی
نزول

فصل باید دانست کہ دو بہر مقام ولایت وکمالات نبوت و رسالت وحقائق صوفی را دو حالت

یکی انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بمقتضای وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یعنی یاد کن نام
پروردگار خود را و منقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی دوم رجوع من الله بالله یعنی باز تجدید مناسبت
بخلق کرد از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است حق تعالی فرماید لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا یعنی اگر
رسول را فرشته کردمی هم بصورت مردی کردمی اگر فرشته را به پیغمبری میفرستادم او را بصفات آدمیان
میساختم تا درمیان مفیض و مستفیض مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمیشود در حالت اولی در
نظر کشفی چنان مینماید که گویا بسوی خدا سیر میکند و در حالت ثانیه بنظر می آید که گویا از جناب حق بسوی خلق
می آید در حالت صوفی غمگین میشود و هر قدر که نزول اتم باشد فیض او در عالم بسیار سرایت میکند

فائده خواندن سوره سبح اسم در عروج تاثیر دارد۔

فصل اینهمه مقالات در عروجات که درمیان آمده بعد هزار سال حق تعالی بمجدد الف ثانی عطا کرد
کسی از اولیاء سابق تا آن لب نکشوده اینهمه مبنی بر آنست که درمیان امم سابقه برای هدایت خلق در هر
قرن و هر قریه انبیا مبعوث میشدند حق تعالی میفرماید وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ یعنی نبود هیچ
شهری مگر آنکه گذشت در وی پیغمبری و بعضی از آنها بمرتبه رسالت میرسیدند چنانچه در حدیث است عدد
انبیا یک لکه و بست و چهار هزار و عدد رسل سه صد و سیزده است و بعد هزار سال یا قریب آن پیغمبری
اولوالعزم مبعوث میشد بعد هزار سال از آدم بر نوح علیه السلام و همچنین بعد او ابراهیم و بعد او موسی و بعد او
عیسی علیه السلام و بعد او محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین شد. بعد وفات او اولیاء امت
او در هدایت خلق نیابت آنحضرت کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود العلماء ورثة الانبیاء
یعنی علما وارثان پیغمبران اند و درمیان آنها شخصی مثل رسولان درمیان انبیا بر سر هر صد به مزید فضل
امتیاز یافته و تجدید کرده۔ ابوداود وغیره از آن حضرت علیه السلام روایت کردند ان الله یبعث
فی هذه الامة علی راس مائة سنة من یجدد لها امر دینها یعنی حق تعالی مبعوث خواهد کرد
درین امت بر هر صد شخصی را که تجدید دین کند و چون هزار گذشت و نوبت اولوالعزم رسید حق تعالی
موافق عادت قدیم برای هزاره دوم مجددی پیدا کرد که در سایر اولیا مجددان مثل اولوالعزم باشد

واما در سولان و اولیا از تبعیت رسول کریم صلی الله علیه وسلم آورده اند مقامات و کمالات داده که کسی
ندیده بود و بطفیل او این کمالات در آخر زمان شائع و جلوه گر گردانید از امام جعفر صادق رضی الله
عنه روایت میکند از پدر خود و جد خود رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابشروا و ابشروا
انما مثل امتی مثل الغیث لا یدری آخره خیر ام اوله او کحدیقة اطعم منها فوج عاما
ثم اطعم منها فوج عاما لعل آخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها حسنا
یعنی خوش باشید و خوش باشید مثل امت من مثل باران است ندانسته میشود
که آخران بهتر است یا اول آن یا مثل امت من مانند باغ است که طعام داده میشود از آن یک قسم
از میوه سالی و قسمی در سالی دیگر شاید که قسم آخران پهناورتر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و خوب
تر باشد در خوبی و از ابی هریره در کتاب الزهد بیهقی آورده و بیهقی از ابن عباس مروی است که رسول خدا فرمود
صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید یعنی هر که لازم
گیرد سنت مرا در وقت فساد امت من او را ثواب صد شهید باشد ازین احادیث معلوم میشود که بعضی
مردم در آخر زمان باشند که در علوم و کمالات شان پهناور و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و هر که
سنت را محکم گیرد در زمان فساد امت و غلبه کفر و معاصی او را ثواب زیاده از صد شهید باشد والله اعلم

خاتمه در سلوک نقشبندیه

جمیع مسلمانان را خصوصا صوفیان طریقه نقشبندیه را که بنای طریق شان بر اتباع سنت است
لازم است که بکتب فقه و حدیث باید فرائض و واجبات و محرمات و مکروهات و مشتبهات و
سنن پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عبادات و عادات دریابند بعد از آن در اتباع سنت کوشند خصوصا
در اتیان فرائض و واجبات و پرهیز کردن از مکروهات و مشتبهات رعایت سنت محکم گیرند و در طهارت
بدن و ثوب و مکان و سائر شرائط نماز احتیاط کلی باید نمود و در طهارت ظاهری مرتبه وسواس نباید
که مذموم است نماز پنجگانه در مساجد بجماعت گذارند تا تکبیر تحریمه اولی فوت نشود و تکثیر جماعت

وبهترین کسان را امام طلب نمایند در حدیث آمده الامام ضامن یعنی نماز مقتدی در ضمان نماز امام
پس هر قدر که امام کامل تر باشد نماز کامل تر میسر میشود و جمعه از دست ندهند و جمیع سنن و آداب نماز را
نیک رعایت کنند و نماز با طمینان تمام گذارند و قرآن به تصحیح و تجوید و حسن صوت بی تغنی بخوانند و نماز را
در اوقات مستحبه ادا کرده باشند و سنن راتبه که دوازده رکعت اند و نماز تهجد که اهم سنت مؤکده است از
دست ندهند و روزه ماه رمضان المبارک با حتیاط ادا کنند و از سخن لغو یا گناه و یا غیبت ثواب روزه
از دست ندهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعتکاف عشره اخیره رمضان لازم گیرند و لیلة القدر را جویان
باشند و اوقات ذکر را معمور دارند و اگر مالک نصاب نامی باشند ادای زکوة فرض است لیکن درین باب
سنت آنست که زیاده از حاجت ضروری مال نگاه ندارند رسول کریم صلی الله علیه وسلم یک یک را از
ازواج مطهرات بعد فتح خیبر در سالی شش صد من جو و خرما میدادند و در ملک خود یک درهم نگاه نمیداشتند
و از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شرا و غیره عقود رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از مشتبهات
پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند اگر در ادای حقوق الله تقصیر واقع شود امید مغفرت
بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و پیران عظام قویست اما حقوق الناس در بخشش نمی آیند و نکاح
سنت پیغمبر آنست اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد درین زمانه بخوف فوت اکثر فرائض و سنن اگر از آن
باز ماند بهتر باشد درین باب کلامی مختصر نوشته شده تفصیل آن از کتب فقه و حدیث باید جست بعد ادای
فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و مشتبهات بر صوفی لازم است که اوقات بذکر الهی معمور دارد
و در بطالت نگذرانند در حدیث آمده که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعتی که ذکر خدا تعالی نکرده باشند
پیش از فنای نفس بکثرت نوافل و تلاوت قرآن ترقی در قرب دست ندهد حق تعالی میفرماید لا یمسه
الا المطهرون یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
از رذائل نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در ظاهر ازاله کفر بکلمه لا اله الا الله است همچنین
ازاله کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله میشود رسول کریم میفرماید جددوا ایمانکم یعنی ایمان خود را تازه
کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود بتکرار کلمه طیبه لا اله الا الله جمیع مشائخ سلاسل ای مریدان

این ذکر لا اله الا الله مقرر داشته‌اند بعضی جهر میگویند و ازان بیجهت و نقشبندیه ذکر جهر را بدعت داشته‌اند
بذکر خفی اکتفا کرده‌اند پس برای فنای قلب و غیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله بحبس نفس بعدد طاق
و دم را از ناف سر کرده و لا را از خیال از ناف تا دماغ و کلمه اله را از دماغ بر دوش راست تا لطیفهٔ روح
که زیر پستان راست است فرود می‌آرند و کلمه الا الله را بجانب قلب که زیر پستان چپ است ضرب میکنند
و همچنین ملاحظه معنی که هیچ مقصودی بجز ذات پاک او در رعایت طاق بعمل می‌آرند و این را وقوف عددی
گویند این کل از خواجه عبدالخالق غجدوانی و از حضرت خواجه [illegible] رسیده و برای فنای نفس
تکرار کلمهٔ طیبه ملاحظه معنی باین عبارت که نفس از عالم خلق است و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات
نبوت وجود آن ترقی بتلاوت قرآن و کثرت نماز است چنانچه بالا در میان مقامات مذکور شده شخصی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهمسایگی او در بهشت طلب نمود فرمود چیزی دیگر طلب کن آن شخص گفت که بس
همین میخواهم آنحضرت فرمودند پس مدد کن مرا بر نفس خود از کثرت سجود و کثرت نماز هم از برای مبتدی مفید
است هم برای منتهی حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه میفرمایند که صوفی بکثرت مراقبه بمراتب ولایت
میرسد رسیدنی اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال میفرمایند چون از این مراقبه جمعیت دست دهد
مراقبه معیت و ملاحظه قوله تعالی وهو معکم اینما کنتم یعنی خدا با شماست هرجا که باشید میفرمایند بعد
فنای قلب مراقبه اقربیت میفرمایند و ملاحظه و نحن اقرب الیه من حبل الورید یعنی خدا نزدیکتر است
بسوی او از رگ گردن بعد فنای نفس مراقبه محبت و ملاحظه یحبهم و یحبونه میفرمایند یعنی خدا دوست
میدارد ما را و ما دوست میداریم خدا را چون فنای اتم دست دهد کمالات نبوت وجود آن در مراقبه ذات
بحت مواظبت نماید بعد فراغ از ذکر و فکر و فرائض و نوافل اگر صحبت و مکالمت با علمای حقانی و صلحا
دست دهد غنیمت داند بشرطیکه علما از مصاحبت دنیاداران مجتنب شوند و اگر صحبت صلحا میسر نشود با
تنهائی یا بخواب رفتن خوب است العزلة خیر من الجلیس السوء والجلیس الصالح خیر من العزلة
یعنی گوشه نشینی بهتر است از همنشین بد و همنشین نیک بهتر است از عزلت صحبت و مخالطت جهال و فساق
و کسانیکه در دنیا حرص و انهماک دارند کار زهر قاتل را اثر میکند خصوصاً در حق صوفیان مبتدی صحبت

مضر است که آب ناند که به انجاست پلید کند و همنشینی با صوفیان و صاحبدلان و اولیاء الله از ذکر و عبادت الٰهی هم مفید تر است صحابه با هم میگفتند اجلس بنا نؤمن ساعة یعنی با ما بنشین که ایمان تازه کنیم مولوی روم میفرماید

بیت یکزمان هم صحبت با اولیا ٭ بهتر از صد ساله بودن در تقا[1] ٭ و حضرت خواجه احرار فرموده

[1] تقوی ۱۲

بیت نماز را بحقیقت قضا بود لیکن ٭ نماز صحبت ما را قضا نخواهد بود ٭ مردی دیگری را گفت که با بایزید صحبت میدار آن شخص جواب گفت که من صحبت با خدا دارم آخر دگفت که صحبت داشتن با بایزید بهتر است از صحبت داشتن با خدا تعالی یعنی تو بقدر نسبت خود و موافق حوصله خود فیض و برکت از جناب الٰهی میسر داری و در صحبت بایزید موافق علو مرتبه او توفیق خواهد رسید مثنوی دور شو از اختلاط یار بد ٭ یار بد بدتر بود از مار بد ٭ مار بد تنها همی بر جان زند ٭ یار بد بر جان و بر ایمان زند ٭ الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالیٰ علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه اجمعین اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب عمل یقربنی الیک آمین یا

بعد اختتام این عجاله نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب نمود که مکتوب سی و پنجم از مجموعه مکاتیب حضرت جامع علوم باطنی و ظاهری شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری قدس سره ضمیمه کرده شود که مشتمل بر بعض فوائد عظیمه و عقاید مهمه است شیخ موصوف از اکابر اولیای هندوستان است و در فروعات حنفی المذهب بود تفصیل کمالاتش بوجه شهرت مستغنی از بیان است الکتاب سفینة الاولیا و اخبار الاخیار وغیره کتب تذکرة الاولیا بذکر محامدش مملو در سنه هفتصد و چهل و هفت برحمت حق پیوست

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر شمس الدین سلمه الله تعالیٰ ـ بداند که حج عبادت مبنی است مالی و این طائفه را در حج سر او کار هاست و بحقیقت زیارت کننده کعبه معظم چنانکه زیارت کننده خداوند است جل و علا و کرامت زیارت کننده زوار هم کرم است و مقصود و مراد طالبان از حج خانه خداوند خانه است خانه اما خانه در میان بهانه است سلطان العارفین قدس الله روحه گفت چون بحرم رفتم و جمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام طرخدا وند خانه باید باز گشتم سال دوم بحرم رسیدم چشم ضمیر بگشادم خداوند خانه را دیدم خانه را گفتم در عالم الوهیت مشارکت در نگنجد در عالم وحدانیت رحمت و ولی زمحبوب خانه و حش سیه باشد آنکه دو می ملحد بود من کرشمه میم چگونه ملحد باشم در حال باز گشتم در سال سوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در بر گرفت و پرده عزت از بصر بصیرت من برگرفت سمع فتنه و دلم برافروخت و منهی مر با نوار تجلی بسوخت و این خطاب بسمع رسانید ندانت را یری خفا محو علی المزدان یکرم زا و بیت تا چشم کشادم نورخ تو دیدم تا گوش گشودم آواز تو شنیدم ٭ چون محبان صادق از جمال آن نگاره از محبوب بیشتر نشان است حیله کنند بدان خود را تسلی دهند چنانکه گفته اند من منع النظر یتسلی بالاثر کراز دیدن جمال دوست ممنوع بود بنشان محبوب خود را تسلی دهد مجنون گرد خانه لیلی هر صبح و شام گشتی و خاک در و دیوار بوسیدی و گفتی شعر اطوف علی جدار دیار لیلی ٭ اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا ٭ وما حب الدیار شغفن قلبی ٭ ولکن حب من سکن الدیارا ٭ جبین نیاز بر خاک آستانه می مالند و بدر در این منازل

[illegible]

[illegible]

تمت

مشارق الشیدی فارسی
سراج الت الکین ترجمہ اردو
منہاج العابدین مطبوعہ مجتبائی
سفینۃ الاولیا فارسی
گلدستہ کرامات غوث پاک
نزہۃ المجالس بمبئی
مجموعہ صحیفہ بوحیہ اردو منظوم
افضل الفوائد ملفوظات حضرت
نظام الدین اولیا مولفہ حضرت
امیر خسرو رحمہ
تذکرۃ الاولیا از شیخ المشائخ
فرید الدین عطار
ایضاً اردو بمبئی مجلد۔
کلیات شیخ فرید الدین عطار
کمالات عزیزی مع مجربات
عزیزی ۔مجتبائی۔
رباعیات سرمد
فوائد الفوائد از حضرت نظام الدین
بحر الحقیقت
روضۃ الاقطاب سوانح عمری
حضرت خواجہ قطب الدین رحمہ
بختیار کاکی و اوشی و دیگر
بزرگان دہلی۔

زبدۃ الآثار فارسی مع ترجمہ
اردو زبدۃ الاسرار ۔ اس کتاب میں
حالات و کرامات حضرت غوث الثقلین
رحمہ اللہ کے شیخ عبد الحق محدث
دہلوی رحمہ نے لکھے ہیں ۔
کشکول سیف فارسی
از حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی
مطبوعہ مطبع مجتبائی یہ کتاب
صاحبان اذکار و اشغال کے
لیے ایک عمدہ رہبر ہے ۔
مجموعہ فتوحات واقدی کامل
در چہار جلد ۔ بزبان اردو
منہاج النبوۃ ترجمہ مدارج النبوۃ
تاریخ الخلفا عربی ۔
عجائب القصص کلان
ترجمہ سیر الاقطاب اردو
تاریخ مکہ معظمہ حالات بنائے
کعبہ شریف ۔
تاریخ مدینہ منورہ ترجمہ
جذب القلوب الی دیار المحبوب
عجائب القصص مطبوعہ دہلی
تاریخ حلب اکہ اردو
مغازی الرسول اردو نظامی

فتوح المصر و العراق
جامع التواریخ مطبوعہ کلکتہ
تاریخ خمیس مصر
تاریخ فرشتہ
سیر المتقدمین ہر دو جلد
تاریخ روم و یونان
سر المخزون فی سیر الامین المامون
ترجمہ نور العینین از شاہ ولی اللہ
فتوح الشام عربی کستوری
نبی نامہ فارسی
مطلع العلوم مجمع الفنون ہر علم
و فن کا ذکر ہے ۔ بزبان فارسی
ایضاً بزبان اردو ۔
شفاء العلیل ترجمہ قول الجمیل
مع رسالہ ہدایت السبیل
ضیاء القلوب از حاجی امداد اللہ
صاحب مہاجر ۔ اذکار و اشغال میں
یہ کتاب لاجواب ہے مطبوعہ مجتبائی
ارشاد مرشد مجتبائی ۔
جواہر القرآن جدید مرتبہ جناب
مولانا محمد احسن صاحب مجتبائی
مع ترجمہ اردو ۔ بقلم جلی
واضح و خوشخط لکھا گیا ہے۔

دلائل الخیرات مترجم نظامی
حزب البحر مترجم اردو مرتبہ مولوی
عبد الصمد صاحب کاغذ سمی مجتبائی
ایضاً بکاغذ ولایتی
پنجسورہ مترجم مع فضائل
و ترجمہ اردو بامحاورہ واضح
پر قلم مع فضائل سورہ مجتبائی
ناشئۃ اللیل ۔ تہجد کا بیان
ہوامع شرح حزب البحر از
حضرت شاہ ولی اللہ رحمہ
اوراد فتحیہ ۔
وسائل البرکات فی اوراد الصلوٰۃ
علی سید الکائنات
ترجمہ اردو جواہر خمسہ فارسی اصلی
اسکا پہلا جو ہر تیار ہو گیا ہے
اور وہ قریب الطباع ہے علاوہ
ترجمہ کی خوبی کے مترجم نے
بطریق فائدہ یا نوٹ ہر ایک
اجمالی کیفیت کو مفصل طور پر لکھا ہے
اور بہت سے فوائد جو مفید مطلب جامع
تمام ہیں درج کیے ہیں علاوہ
مرتبہ کے اذکار و اشغال کے فضائل جو
کہ احادیث سے ثابت ہیں ترجمہ
انکو بھی لکھا ہے غرضکہ دیکھیے